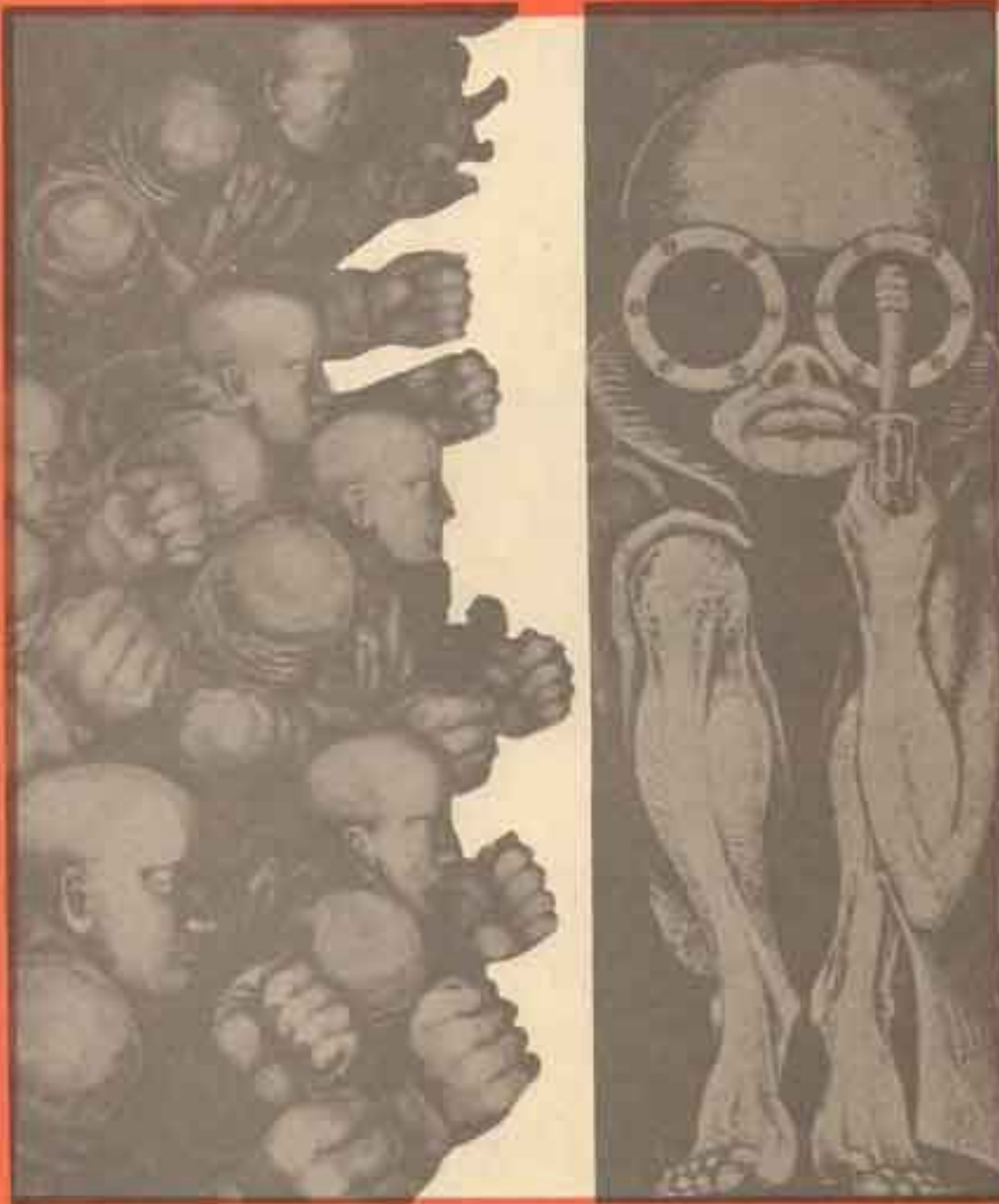


نقدی بر کارنامه سیاه یکساله

حزب توده



عبدالرحیم طهوری

نثار
بر طبقه کارگر ایران
تنها رهاننده خلقهای
ایران.

نقدی بر کارنامه سیاه یکساله حزب توده ایران
نوشته‌ی عبدالرحیم طهوری «عضو قدیمی حزب توده ایران» صاحب امتیاز
و مدیر مسئول روزنامه ستاره تبریز

چاپ اول ۵۹

حق چاپ محفوظ

«کتاب» حاضر که مطالعه میفرمایید خود مقدمه‌ای بود بر «کتاب» دیگری بنام «بافت اجتماعی ایران» که نوشته بودم و برای چاپ و نشر آماده بود.

این دو، مقدمه و متن، مطلبی میشد قطور، بیشتر از ۳۰۰ برگ و پرخرخ و سنگین بها.

و تحمل هزینه چاپ چنین «کتاب» ضخیم و حجیم، دور از ظرفیت و توانایی مالی من بود و خرید چنان کتابی نیز بیرون از توان منی شما، ناگزیر مقدمه، مستقل از متن، چاپ شد تا هم بتوان از عهده خارج چاپ آن برآمد و هم شما بتوانید توان خرید آنرا داشته باشید.

امید است عمری و فرصتی و آزادی‌ای باشد
برای چاپ و نشر متن، بانتظار آنروز!

از عمر دوباره حزب توده ایران، يك سال سپری
سخنی در آغاز شد.

نخستین عمر حزب توده که از ۱۱ مهر ۱۳۲۰ آغاز
و به سال ۱۳۳۸ پایان می‌پذیرد. پر بوده است از انحرافات و چپ و راست
رفتنها و کج و نادرست رفتنها و زیگزاگها.

حزب توده، بنام و بخاطر مبارزه با فاشیسم زاده شد و در این دوره
از زندگی، خود را مارکسیست و لنینیست و حزب طراز نوین حزب طبقه
کارگر هرگز نگفت و نوشت (رجوع کنید بشماره‌های اولی مردم و روزنامه
سیاست).

نخستین سنگ بنای حزب توده را شاهزادگان قاجار، سلیمان
میرزا محسن اسکندری، عباس میرزا اسکندری، ایرج میرزا اسکندری

ود کتربزدی و دکتربهرامی و علی اصغر سرثیبزاده و نظایر آنها نهادند که خود بر طبقات مرفه و فتودال و ملک دار و بعضاً عمیقاً خرده بورژوازی (احسان طبری و مهندس کیانوزی) وابسته بودند بی سابقه در خشان مبارزات طبقاتی و انقلابی.

و نمیتوانستند حزب توده را حزب طبقه کارگر، حزب مارکسیست لنینیست بنامند، زیرا خود از آن طبقه نبودند و بدان طبقه تعلق خاطر نداشتند.

ناگزیر جاذبه طبقاتی بنیاد گذاران حزب، حزب را در حد و شاید پایین تر از یک حزب سوسیال دموکرات ساخت.

رسوخ سالها بعد عناصر زحمتکش و روشنفکر جامعه بدرون حزب، حزب را به جانب « حزب طراز نوین » « حزب طبقه کارگر » سوق داد، منتهی در حرف، نه در عمل!

در این دوره، حزب، مارکسیزم، لنینیزم را در ایران ترویج میکرد و این نیز کتابی و اصطلاح در تئوری نه در کار و نه در پراکتیک ا حزب توده. چون از بطن مبارزات طبقاتی طبقات زحمتکش ملت ایران پا به مرصه حیات نگذاشته بود، نمیتوانست در عمل یک حزب طبقات زحمتکش با تئوری انقلابی و عمل انقلابی باشد.

بناچار حزب توده در دور نخست عمر خود، نتوانست مثل یک حزب انقلابی به نبرد و ستیز و مبارزه با دشمنان طبقاتی و با استبداد سلطنتی و با امپریالیزم بپردازد.

حزب توده با علم بر اینکه دشمن قوی و زورمند و نیرومند است و دستهای او پر، در دور نخست زندگی و فعالیت خود، با وجود امکانات مادی، از تبدیل حزب بیک حزب انقلابی، بیک حزب ستیزه جو و تکاور و هم آورد سر باز زد.

این کار، نه بر میل و خواست آگاه و با شعور بود، بلکه ساخت و

بافت دستگاه رهبری حزب از چنان ابزار و مصالح (مصالح) ساخته و بنا نشده بود که بتواند انقلابی بیاندیشد و انقلابی عمل بکند.

در آن هنگام، وظیفه سران حزب توده، اگر صداقت در مبارزه داشتند این بود که بی آنکه بر خود نام تهی از مضمون و محتوی « حزب طبقه کارگر » « حزب طراز نوین » بگذارند، خود را یک حزب سوسیال دموکرات می نامیدند بر اساس مبارزه بر علیه استعمار و بر علیه فتودالیت و با شرکت عناصر و طبقات ضد استعمار و ضد استبداد جامعه و با شرکت خرده بورژوازی و دهقانان و کارگران و روشنفکران خرده بورژوازی، بدون جهت گیری شدید و عمیق سیاسی، معنی جمله اخیر را بدین شکل تعبیر کنید که دو ستداری قبول نفوذ شوروی میشدند.

و آگاهی و شعور سیاسی میدادند به خلق و به عناصر خرده بورژوازی و زحمتکشان جامعه.

بدیهی است از درون این مبارزه سوسیال دموکراسی، مثل دیگر جوامع، عناصر پیشرو طبقات زحمتکش جامعه، با اخذ شعور سیاسی و شعور طبقاتی در آمده با فرا گرفتن فن و راه و اسلوب مبارزه، یک حزب طبقه کارگر بر اساس جهان بینی مارکسیزم، لنینیزم میساختند و مبارزه بر علیه استعمار و فتودالیت و سرمایه داری را رهبری میکردند و چنین حزبی، که در دوره مبارزات طبقاتی - سیاسی پخته و آبدیده شده بود، بر کودتای ۲۸ مرداد چیره و پیروز میشد.

حزب توده در این دوره از زندگی خویش، فرصتهای مناسب برای ضربه قطعی زدن بر پیکر دشمن را از دست داد، ۲۵ تیر، ۳۰ تیر و ۲۸ مرداد.

وسپس، با افراد و اعضاء خود زبونی و تسلیم و شکست آمونخت
و «نفرت» را و بدامان ز دل و پوست دشمن افتادن را و در کثافت و خیانت غوطه
خوردن را . (به کتاب نامه ها از زندان شهید سرگرد و کیلی رجوع کنید)
این حاصل عمر نخستین حزب توده بود ،
و اکنون، عمری دوباره را آغاز کرده است .
ما اینرا بررسی میکنیم و نقد .

من در «سرابی بنام حزب توده ایران» گاهی
ادبیات مارکسیستی بسبک و اسلوب ادبیات مارکسیستی ، از حزب
توده ایران، نقد و تنقید کرده و گفته ام که حزب
حزب توده
توده در فلانجا به اپورتونیزم چپ و در بهمان جا
با پورتونیزم راست و در فلان مسئله برویزونیزم و بعد به سیکتاریزم و
دنباله روی و انواع بیماریهای سیاسی دیگر گرفتار شده است.

این، هنگامی بود که تصور میرفت حزب توده در عمر دوباره
خود، در دوران فعالیت نوی خود بر اشتباهات گذشته خود، مانند يك
حزب مارکسیست، لنینیست گردن خواهد نهاد، اذعان و اعتراف خواهد
کرد و تصحیح خواهد نمود راه و روش غلط گذشته خود را، در چنین
وضع و حالی میشد به حزب توده، حزبی مارکسیست، لنینیست گفت.

حزب توده، با کمال دریغ و افسوس، خلاف و عکس این روش را در پیش گرفت، بنا بر این من در این «کتاب» بچنان نقد و تنقیدی مارکسیستی از حزب توده ایران دست نخواهم زد تا آنجا که بتوانم. پیشاپیش، اینرا نیز بگویم که من، نه سرایی بنام حزب توده ایران را، نه «کتاب» حاضر را و نه آنچه را که سالها پیش، پیش از کودتای ۲۸ مرداد، در روزنامه‌ها نوشته‌ام و نه آنچه را که بعدها خواهم نوشت، برای و بخاطر روشنفکران خرده بورژوا و بمذاق و پسند دل و خوش آیند آنان ننوشته‌ام و نه، خواهم نوشت، و نه، میتوانم بنویسم.

من خود زاده رنج و بزرگ شده رنج و زیسته در رنجم در سراسر عمر، و نوشته‌هایم هم، بهمزنجیران و همرنجان و هم طبقه خود و هم سطح خود در زندگی و در سواد و در معلومات تعلق دارد و بزبان و به لسان و بیان آنها و بخاطر آنها و برای آنها نوشته میشود، عاری از تکلفات و تعقیدات و استعارات و جملات و عبارات روشنفکرانه.

در «کتاب» حاضر، در تنقیدی که از حزب توده ایران شده است، چون حزب توده را دقیقاً و کاملاً یک حزب خرده بورژوا با تمام خصلتها و منشها و سرشتهای خرده بورژوایی می‌شناسم و ادعای «حزب طبقه کارگر» بودن سران حزب توده را هرگز نمی‌پذیرم ناگزیر. بقول آقای جمشید مساوات در کتاب «تحلیلی مختصر از خرده بورژوازی» ص ۹

«در طول کتاب هیچگاه بخود اجازه نداده‌ام که حزب توده را در درون جنبش کارگری بررسی کنم، بنا همین تحلیل مختصر، بوضوح نخواهم دید که از مواضع حزب توده تا مواضع اصولی مارکسیسم، لنینیسم، دره‌ای بعمق اندیشه بورژوازی و پروولتاری و وجود دارد»

از حزب توده، بمثابه یک حزب مارکسیست، لنینیست، نقد و تنقید نخواهم کرد، و هرگز نخواهم گفت که حزب توده، گرفتار چپ روی شده، گرفتار راست روی شده. گرفتار سبک‌بازیم و اپورتونیزم شده و رو-

یزپو نیست است و مانده‌های آن.

اینگونه نقد و تنقید و انتقادات و بکار بردن این عبارات و الفاظ و جملات متداول در ادبیات مارکسیستی و لنینیستی. شایسته و برآورنده یک حزب مارکسیست است و در حق آن، باید بکار برده شود.

و چون حزب توده، خصوصاً پس از دور دوم حیاتش. پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷، خود را کاملاً و صددرصد از مارکسیزم دورنگاه داشته، خود را از طبقه کارگر جدا و سوا کرده، از خود خصلت و شکل مارکسیستی و لنینیستی را به تحقیق سلب کرده است.

بنا بر این، روشنفکران خرده بورژوای وابسته به حزب توده و دیگران انتظار اینرا نداشته باشند که این «کتاب» باب طبع آنان خواهد بود.

و اگر زحمتکشان ملت‌مان اینرا بخوانند و بپذیرند، دینی را بر طبقه‌ام ادا کرده‌ام.

ملت ایران و طبقه کارگر آن و تمام عناصر روشنفکرو زحمتکش، پس از ۲۶ سال تحمل دیکتاتوری محمدرضای پهلوی، از ۲۸ مرداد ۳۲ تا قیام ۲۲ بهمن ۵۷، عمیقاً و بشدت چشم براه این بودند که «سران حزب توده ایران» پس از بیست و شش سال دوری از میهن پس از آنهمه سربسنگ خوردنها، مطالعه کردنها، خواندن‌ها و نوشتنها و تجربه‌آموختنها. وقتی بایران می‌آیند، ملت ایران را، اجتماع ایران را و بافت اجتماع ایران را در گذشته و در کنون، و خود را و وابستگی طبقاتی خود را، خصلتها و خویها و خلقهای ذاتی و طبقاتی خود را باز شناخته با انبانی پراز تجارب و معلومات مارکسیستی، با ترك و حذف و گسستن همه پیوندهای خرده بورژوایی و بعضاً فئودالی.

آنان، سران حزب توده، پیشاپیش صفوف مبارزه، و ما، مانند

همیشه، پشت سر آنان. گام بر خواهیم داشت، استوار و آهنین.
به پیش در راه نبرد با استعمار، به پیش در راه جنگ طبقاتی،
جنگ طبقات زحمتکش علیه دشمنان طبقاتی؛ نخستین گام این بود که
گذشته‌ها را جمع‌بندی بکنند و بکنیم، جمع‌بندی گذشته‌ها، این نبود
که بیاییم و بگوییم رادمنش و ایرج اسکندری و احسان طبری و مهندس
کیانوری و احمد قاسمی و صمد حکیمی و دکتر جودت و دکتر یزدی علیه
ما علیه و دکتر بهرامی علیه ما علیه ترازو در مسئله ۲۸ مرداد و مسائل
پیش از آن، گناهکارند و شمشیر برداریم گردن همه‌شان را از تن جدا
کنیم.

راه مبارزه با انحرافها و چپ و راست رفتنها و نادرست رفتنها،
هر گز این نیست که پای همه را قلم بکنیم، اینرا طرد بکنیم، آنرا از
سنگر نبرد بیرون بیاوریم، باین مارک بزنیم و بآن وصله بچسبانیم.

کمونیستها، چنان انسانهایی نیستند که در انتقاد راه غرض، راه
کینه و انتقام و قصاص را به پیمایند.

کمونیستها، چنان انسانهایی نیستند که بخاطر بیرون کردن
منتقدان خود از صحنه نبرد، بر آن‌ها تهمت بزنند، بدروغ، افترا بگویند
بگزارف.

کمونیستها، انسانهای طراز نوینی هستند که قلب‌شان پر از
صداقت انسانی و صمیمیت کارگریست، کمونیستها انتقاد میکنند، صادق
و انتقاد می‌پذیرند صادق تراز آن و سپس، دست بدست هم، پایای هم،
براهشان به نبردشان، همه با هم، یکصدا و هماهنگ و همگام، ادامه
می‌دهند.

و گرنه، کسیکه در قبال و در پاسخ انتقاد صادق و صمیم، بجوشد
و بخروشد و بجای دادن جواب بخردانه و منطقی و مستند، تهمت بزند،
افترا بگوید و بخواهد با هو و جنجال و شانناژ و «سابقه» درست کردن

و «پرونده» ساختن، منتقدرا باصطلاح از میدان بدر کند.
کمونیست، نیست مطلق. کمونیست، نیست هر گزولو هر کسی
باشد.

علی‌ای حال، راه صحیح و راه درست مبارزه با انحرافها،
دریافت و شناخت قانونی و علمی و تاریخی کج رفتنها و نادرست رفتنها
بود و اکنون نیز هست.

انتظار داشتیم که «سران حزب توده ایران» تا پایشان به ایران
رسید، قاعده، بی‌درنگ، پرده از روی ابهامات گذشته بر خواهند داشت
و به «چرا نهضت ضد استعماری ملت ایران در ۲۸ مرداد ۳۲ شکست خورد»
پاسخی علمی و تاریخی خواهند گفت!

این، عقیده امروزین من و امثال من نبود، این نظر و آرزو و
چشمداشت سالیان دراز ما بود و ما با کمال و نهایت تأسف، بخواستمان
و بآرزویمان نرسیدیم.

نظر آنروز من این بود، و امروز هم اینست که، حزب توده ایران
و انترناسیونالیزم شناخت علمی درستی از بافت اجتماعی ایران ندارند
و روی این ناآگاهی، همیشه راهی دیارهای تاریکی و ناشناخته شده‌اند.
نظر دیگر آنروز، این بود و امروز هم مؤکداً این هست که
حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر نه، حزب خرده بورژوازیست
با تکیه گاه خرده بورژوایی، با منش و محتوی و مضمون و حرکات و خصیصه‌های
خرده بورژوایی.

«نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی، دکاندار و یا
«مفتون دکانداران هستند، اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش
«میتوانند زمین تا آسمان با آن‌ها تفاوت داشته باشند، عاملی که آنها
«را بنمایند گان خرده بورژوا مبدل میسازد اینست که مغز آنها نمیتواند
«از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست،

« فراتر رود و بدین جهت در زمینه تئوریک بهمان مسائل و همان راه حل
« هایی میرسند که خرده بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی
« خود در زمینه پراتیک بآن میرسند. » (کارل مارکس ۱۸ برومتر
ص ۵۰)

خرده بورژوا برای حرف زدن، شعار دادن، نوشتن، شعر گفتن،
غزل سرودن، رجز خواندن تا بخواهی قدرت دارد، قدرت زیادی هم
دارد، چهچه میزند مثل بلبل!

و بهنگام عمل، عمل انقلابی، درمی ماند، مانند خرده روحل!
« خرده بورژوا، در یک جامعه پیشرفته و بر اثر جبر وضع خود از یک
« سو، سوسیالیست و از سوی دیگر اقتصاددان میشود، باین معنی که او
« از عظمت بورژوازی بزرگ، خیره شده است و با آلام و مصائب
« خلق نیز، همدردی میکند، او هم بورژوا و هم خلق است » (کارل
مارکس فقر فلسفه ص ۳۲)

خرده بورژوا، بهنگام ضرورت از نبرد و ستیز رود روی گرم و
آتشین و جوشان با دشمن سر باز میزند، از خون ریختن و خون دادن و
جان فدا کردن میترسد، میلرزد و برای حفظ حیا ننگین خود، در برابر
دشمن زانو بر زمین میزند، استغاثه میکند، استغفار میکند، در نهایت
آوای غلط کردم و اشتباه کردم و فقرت دارم را سر میدهد و یوغ بردگی
و بندگی دشمن را بر گردن می نهد و حقارت و رذالت را.

تاریخ زندگی سران حزب توده ایران، سراسر گویای این مطلب
است، ۲۸ مرداد بهترین نمونه است و پس از آن سران حزب توده در
زندانیها و دادگاهها، بچه رذالتی که دست نزدند.

دکتر یزدی و دکتر بهرامی و مهندس شرمینی و سید اشرفی (بکتاب
اسامی ۸ هزار ساواکی به حرف سر جوع کنید)
خود دشمن در حمام قزل قلعه بمن گفت:

« پدر سوخته چرا مقاومت میکنی، آن رهبرتان دکتر بهرامی
بود، یک سیلی نخورده گفت :
« مرا چرا میزنید، من فقط یک نفر را می شناسم بیایید برویم
تحویلستان بدهم »

مارا برد در خانه مهندس علوی (شهید)
دشمن اضافه کرد:

« ما نمیدانستیم خانه مهندس علوی دو تا در دارد، آن بی شرف
« (مقصود دکتر بهرامی بود، اینرا دشمن گفت)
« گفت :

« این خانه دو تا در دارد بیاید از در عقبی در نرود! !
« و اگر آن بی شرف این حرف را نمیزد ممکن بود آن بدبخت
« در برود و گیر نیفتد » (اینرا دشمن گفت)

و آن لابه و زوزه رادیویی او را همگان فراموش نکرده ایم و آنهم
دکتر یزدی بود که سر « شاهنشاه آریامهر » را بر افلاک برین سودو « لژیون
خدمتگزاران بشرش » را نیز.

آیا مهندس کیانوری و احسان طبری و ایرج اسکندری و رادمش
و دیگران، اگر در نمیرفتند و راه قزل قلعه را در پیش میگرفتند، بهتر از
بهرامی و یزدی میشدند؟
ای کاش! ای کاش!

یک حکومت فاشیستی کامل دیگری بیاید و ما بار دیگر آزموده را
ببازماییم که بهای سوراخ موش تا بچه قیمتی بالا خواهد رفت.
اکنون، این آقایان، عمر دوباره را آغاز کرده اند که باید نقد و
بزرسی شود.

مبارزات پیگیر افسانه گونه و قهرمانوار ملت ایران،
در اس آنها عناصر زحمتکش و روشنفکر آن،
قیام ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ را بوجود
آورد که در آن حزب توده ایران نقش منهای صفر
را داشت بطور تحقیق.

حزب توده
شاخه مارکسیستی
حزب جمهوری
اسلامی

قیام ۲۲ بهمن میدان داد که حزب توده ایران نیز،
بنوایی برسد و برای خود، دبیرخانه‌ای و دفتری و دم و دستگامی بسازد
و مردم را روزانه و بقول خودشان با تیراژ دو بیست هزار و البته با خواننده
کمی بالاتر از صفر، در حدود یک اپسیلون منتشر بکند و برود بدنبال
ارتجاع و بورژوازی، تا آنجائیکه مردم حزب توده ایران را «شاخه
مارکسیستی حزب جمهوری اسلامی» بنامند.

طبقه کارگر قطب اوپوزیتو و آلترناتیف جامعه بورژوازیست، از
تضاد و اصطکاک این دو قطب با همدیگر (از مبارزه طبقاتی - سیاسی)
عنصر جدیدی بوجود می‌آید بنام عنصر سوسیالیزم.
برآی روشن شدن چراغ برق (بوجود آمدن عنصر جدید)
اصطکاک و برخورد (نبرد و مبارزه) دو نیروی متخالف با هم (دو مثبت
مثبت و منفی) ضروریست.

و بنابراین اگر قطب اوپوزیتو جامعه (طبقه کارگر) بجای اصطکاک
(نبرد و مبارزه) با قطب دیگر جامعه (بورژوازی) دنباله روی آن باشد،
این درست بمعنی از دست دادن نیروی محرک مادی (انرژی) و فعالیت
و اثر قطب دیگر (قطب مخالف و اوپوزیتو) و استحاله آن به قطب مثبت
و جانشین آن خواهد بود و اثر ذاتی نخواهد داشت.

و یا

طبقه کارگر تبدیل حالت خواهد داد به طبقه خرده بورژوا (مثل
نارودینکهای روس).

و بدین جهت است که لنین در چه باید کرد حکم میدهد:
«طبقه کارگر برای اینکه خود را بشناسد باید بر مناسبات متقابل
«طبقات جامعه معاصر و قوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد،
«وقوف و تصویری که نهادارای جنبه ثوریک نباشد یا عبارت صحیح تر
«بنای آن بیشتر بر تجربیات حیاة سیاسی باشد تا بر ثوری» (لنین، چه
باید کرد، مجموعه ص ۱۰۰)

و یا تکیه بر چنان تجارب سیاسی است که لنین تأکید میکند:
«کسیکه در عمل فراموش کند که وظیفه اش اینست که در طرح و
«تشدید و حل هر گونه مسائل عمومی، دموکراتیک در پیشاپیش همه
«باشد سوسیال دموکرات نیست» (لنین همان کتاب ص ۱۰۵)

و

«آیا نقش سوسیال دموکراسی غیر از اینست که «روحی» باشد
«که نه فقط بر فراز نهضت خود بخودی پرواز کند بلکه آنرا بسطح برنامه
«خود نیز ارتقاء دهد»
«البته نقش سوسیال دموکراسی این نیست که از دنبال نهضت
تمام برآورد، در بهترین موارد این برای نهضت بیفایده و در بدترین
«موارد بسیار و بسیار مضر است» (همانجا ص ۲۹۳)

لنین روی تجارب سیاسی تاریخ مبارزات طبقاتی به تکرار حکم
بر تفکیک و تمییز و تمایز مبارزات طبقات زحمتکش می کند و میگوید:
«مبادا سوسیال دموکراسی در مبارزه بر ضد سیاست ناپیگیر
«بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهد و مبادا در دموکراسی بورژوازی
«جل شود» (لنین دو تا کتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک
مجموعه ص ۲۵۶)

«امتزاج فعالیت دموکراتیک طبقه کارگر با دموکراسی سایر
«طبقات و دستجات، نیروی جنبش دموکراتیک را ضعیف میکند، قطعیت

« و ثبات آنها کمتر میکنند و برای صلح و مصالحه مستعدتر میسازد و
 « بالعکس متمایز ساختن طبقه کارگر بمثابه یک مبارز پیشقدم در راه
 « تأسیسات دموکراتیک جنبش دموکراتیک را تقویت می نماید، یعنی
 « مبارزه در راه آزادی سیاسی را تقویت می نماید » (لنین و ظایف
 « سوسیال دموکراتهای روس، مجموعه ص ۶۷)

لنین این مسئله را در آوانتوریزم انقلابی و اضحتر از این توضیح
 و تشریح میکند .

« ما از گذشته آموخته ایم و در زمان کنونی می بینیم که فقط انواع
 « نوین جنبش و یا بیداری بخشهای نوین توده ها به مبارزه ای مستقل
 « است که واقعاً روحیه مبارزه و مقاومت را در همگی بر میانگیزد » (لنین
 آوانتوریزم انقلابی ص ۱۰)

بنا بر این عدم استقلال سازمانی و عدم استقلال در مبارزه و دنباله
 روی از بورژوازی ناگزیر میدان دادن به خرده بورژوازی در شرکت در
 اداره امور و با کلا بدست گرفتن قدرت خواهد بود که بضرر حزب و طبقه
 و انقلاب تمام خواهد شد .

عدم معرفت بموضع طبقاتی مجموع روحانیت، خوش باوری
 توده ها، مخصوصاً طبقات زحمتکش بروحانیت در پروسه مبارزات سال
 ۵۶-۵۷ در ایران، باضافه نبودن یک سازمان مستقل سیاسی مارکسیستی؛
 باعث شکست نسبی قیام و بدست گرفتن حاکمیت، از طرف بازم،
 بورژوازی، و خرده بورژوازی و بورژوازی وابسته شد .

حزب توده پس از قیام ۲۲ بهمن و آزاد شدن نسبی فعالیت سیاسی
 می بایستی به تصحیح اشتباهات گذشته و تغییر تاکتیک و مشی سیاسی
 میپرداخت، از پذیرفتن مشی خرده بورژوایی و دنباله روی از بورژوازی و
 حوادث خودداری میکرد و خود را یک حزب قائم بالذات معرفی
 می کرد .

وقتی صحبت از تغییر تاکتیک میشود، نباید تصور کرد که هر
 تاکتیکی، تاکتیک است و صحیح و درست، مثلاً تاکتیک دنباله روی
 از بورژوازی، مثلاً تاکتیک واپس گرایی، تاکتیک عقب گرد ۱۸۰
 درجه ای که حزب توده الآن در پیش گرفته است .

بهرتر است تعریف و معنی تاکتیک را از خود لنین بشنویم:
 « تاکتیک عبارتست از پروسه رشد و ظایفی که با حزب در حال
 رشدند » (لنین چه باید کرد مجموعه ص ۱۳۱)

حال به بینیم حزب توده ایران، از پس از ۲۲ بهمن
 حزب توده ۵۷ تا با امروز چه کرده است .

پس از ۲۲ بهمن ۵۷ قبلاً ضرورت دارد توضیح داده شود که مقوله
 ۲۲ بهمن ۵۷ را « انقلاب » نامیدن ناآشنایی است

به قوانین و قواعد عام انقلاب و قانونمندی آن، و
 ناآشنایی بوده است به بافت اجتماعی ایران .

برای اینکه بدانیم تا چه حدی ما در اطلاق صفت « انقلاب »
 به مقوله ۲۲ بهمن ۵۷ راه اشتباه و خطارا پیموده ایم استناد به نظری باید
 کرد که لنین درباره انقلاب داده است:

« هر انقلابی بمعنای یک تحول ناگهانی و شدید در زندگی توده
 « های عظیم مردم است اگر موجبات چنین تحول فراهم نشده باشد
 « وقوع انقلاب حقیقی غیر ممکن است » (لنین در سهای انقلاب
 مجموعه ص ۴۸۳)

بنابراین تعریف، انقلاب را باید بمعنی و مفهوم دیگر دیسی و
 دیگر گونی و زیر و رو شدن شرایط حیاة مادی جامعه و انسانها تلقی کرد و
 پذیرفت و یا بزبان علمی، در تغییر مناسبات تولیدی .

در انقلاب کبیر فرانسه، مناسبات تولیدی بورژوایی جانشین
 مناسبات تولیدی فئودالی فرانسه شد، در انقلاب کبیر اکتبر در روسیه،

مناسبات تولیدی سوسیالیستی جایگزین مناسبات بورژوا - فئودال روسیه شد و پیروز هم بود.

اما در انقلاب مشروطیت ما، نظر غالب و حاکم بر اینست که انقلاب مشروطیت ما، چون نتوانسته بعمرفئودالیت در ایران پایان دهد، پس « وقوع انقلاب حقیقی غیر ممکن بوده است »

« انقلاب » ۲۲ بهمن ۵۷ قاعده می بایستی يك انقلاب دموکراتیک میشد بر هبری يك حزب یا يك سازمان سیاسی سازمان یافته کارگر، با شرکت تمام نیروهای اصیل جامعه ما، نیروهای ترقیخواه، کارگران و دهقانان بی زمین و کم درآمد و روشنفکران زحمتکش و عناصر ضد استعمار خرده بورژوازی بر علیه بقایای فئودالیت (استبداد سلطنتی و سلطنت) و بر علیه استعمار و بر علیه بورژوازی وابسته .

شعارهایی که در طول زمان اوج گیری مبارزات یکساله (از بهمن ۵۶ تا بهمن ۵۷) داده میشد عموماً و عمده بر ضد استبداد سلطنتی و سلطنت و بر ضد استعمار، بویژه بر ضد استعمار آمریکا بود .

شعار ضد استعماری، در بطن و در مفهوم و در ماهیت و در عمل ، شعار بر علیه سلطه و سیطره مناسبات بورژوازی و بورژوازی وابسته و در آن « تحول شرایط زندگی توده های عظیم مردم » نهفته بود، شعار ضد سلطنتی بر چیده باد سلطنت پهلوی، شعاری بر علیه فئودالیسم هم بود، شعار آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی که در روزهای اوج کامل مبارزه، پیش از ۲۲ بهمن ۵۷ و در قطعنامه های ناسوعا و عاشورای ۵۷ و سایر قطعنامه ها و تظاهرات و نبردها و باریکادهای خیابانی شبان و روزان داده میشد، شعاری بود بر علیه استبداد و خود کامگی و در مجموع شعار هایی بود بر علیه تسلط اقتصادی و سیاسی امپریالیسم .

بخشی از این شعارها، از نظر سیاسی تحقق یافت، یعنی نظام سلطنتی که پایگاه فئودالیت و بورژوازی وابسته و استعمار بود بر چیده

شد لیکن، از نظر خصلت درونی، فئودالیت هنوز هم باقیست و شعارهای آزادی و استقلال، دو بخش از شعارهای دوران اوج مبارزات، هنوز هم تحقق نیافته است، بنا بر این « هیچگونه » تحولی نه تنها عظیم، بلکه کوچک و کوچک تر هم، در حیات مادی انسانها پدیدار نشد و :

« بجای اینکه جامعه محتوی نوین کسب کند، تهادوات به کهنه ترین شکل خود، یعنی سلطه ساده و بی پروای شمشیر و طیلان بر گشت » (کارل مارکس ۱۸ بر و مر صفحه ۲۶)

پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ بجای اینکه عوامل قیام، طبقات زحمتکش و روشنفکر جامعه، بحاکمیت برسند، قشری ترین، ارتجاعی ترین جناح خرده بورژوازی، بورژوازی و بورژوازی وابسته و عوامل و دستیاران آنها به حاکمیت رسید و يك حکومت تو قالیتر شبه فاشیست در ایران زمام امور را بدست گرفت، از خصوصیات مشخص این حکومت، استبداد رأی، خفه کردن آزادیهای بدست آمده از قیام، زور گویی و مخدو تمام آثار و دست آوردهای قیام است .

و شوری بین امر هم که همیشه زبانشان، قلمشان، صدا و سیمایشان در ترفم آنست، به بستن شورا های کارگری و دهقانی و صنعتی و محلی و ملی و جلو گیری از گسترش نظام شورایی انجامید، بستن و اشغال خانه های کارگری، دفاتر سازمان های دموکراتیک، منع تظاهرات آزام و سالم و دموکراتیک !

از بین بردن کلیه حقوق اجتماعی، حق بیان و اظهار عقیده، حق نوشتن و نشر عقاید و نظرات سیاسی و اجتماعی و حق انتقاد .

گسیل دسته ها و افراد شبه فاشیست، برای کوبیدن آزادیهای بدست آمده از قیام ۲۲ بهمن ۵۷، حاصل و خون بهای ۷۰ هزار کشته و صدها هزار زخمی .

پلتیک بازی، دروغ گوئی، حقه و کلک سوار کردن، تقلب در آراء

مردم و اتکاء به چنین آراء ۹۹ درصدی !!

و بالاخره، فساد از صفات و مظاهر بارز رژیم حاکم و حاضر ماست.

باین حرفهای آیه الله قمی نقل از اطلاعات دوشنبه ۲ اسفند ۵۸ توجه

فرمایید .

« افراد را می آورند و با وقاحت تازیانه می زنند، بدون اینکه

جرمی برایشان ثابت شود، مردی آمد بمنزل من، بدنش مجروح بود

« و وقتی بدنش را نشان داد حال من بهم خورد، باو اتهام زده بودند که

« تو در حرم دزدی کرده ای و او را به قصد کشت زده اند و حالا هم که

« خواستند او را آزاد کنند، از باب اینکه دیدند اگر او را با آن وضعیت

« رها کنند مناسب نیست، چند روزی او را نگهداشتند تا جراحات ها

« آرام بگیرد. می گفت من انگشترهایی را که خریده بودم آنها را از

« من گرفتمند، پول من را گرفتند بعنوان اینکه تو دزدی کرده ای، ناگزیر

« من بر اساس خواست کمیته آدم فرستادم در باب این موضوع تحقیق

« کردم، تمام دکاکین که این انگشترها را باین شخص فروخته بودند

« شهادت دادند که اینها را من باین شخص فروخته ایم . بعد

« این شخص مدارک خود را بمن نشان داد که گفته بودند این مدارک

« جعلی است ولی وقتی من تحقیق کردم گفتند خیر مدارک تمام درست

« است . در نتیجه پولش و انگشترهایش را پس دادند . اما با جراحاتی

« که در بدنش باقی بود چه باید می کردم، او گریه می کرد و میگفت من

« يك زوار هستم . آخر چرا ؟ این چه بساطی است ؟ از اینگونه ظلم ها و

« تعدیات در مملکت بسیار است و احکام غیر اسلامی بنام اسلام بسیار

« اجرا می شود و من لازم می دانستم اینها را با امام در میان بگذارم .»

رژیم مسلط و حاکم کنونی، تجلی روح ملی را از ملت ها و خلق های

ایران سلب کرد، آزادی مردم خوزستان، بلوچ و ترکمن و کرد و آذربایجانی

را، همانند رژیم سابق پهلوی، نابود کرد، تا از نضج و قوام روح ملی

و روح همبستگی ملی جلو گیری کند .

وحدت ملی خلق های ایران را زیر سرپوش « وحدت کلمه » از بین

برد، خلقها را کشت، کرد را کشت، بلوچ را کشت، عرب را کشت،

آذربایجانی را کشت تا « وحدت کلمه را » بوجود بیاورد !!

رژیم حاکم، در این مدت يك سال که از عمر حکومت او سپری

می شود، بقدر و اندازه دوازده ثانیه برای ملت ایران، برای طبقات بقول

خودشان « مستضعف » ایران کار نکرده است !

مسئله مسکن، مشکل اصلی انسان های زحمتکش جامعه ما، هرگز

حل نشده است و هر روز قولی از جانب بنیاد « مستضعفین » و عکس و

خلاف آن از جانب وزارت مسکن داده میشود !

بیکاری، بزرگترین بلای جامعه ما، هنوز هم، با شدت وحدت و

قدرت هر چه تمامتر گریبانگیر جوانان و مردان و زنان ماست !

فقرو تنگدستی و گرسنگی، هنوز هم، خانواده ها را از جرم میدهد.

در کشاورزی، کوچکترین گامی اصولی، برای بهبود وضع

کشاورزی و کشاورزان برداشته نشده است، اما بازم آمارها و گزارشهای

« Made in آریامهری » در پیشرفت و گسترش کشاورزی و بهتر شدن

حال روستائیان داده میشود !!

کارخانه ها تعطیل است و کارگران بیکار، و در کارخانه های نیمه

کاره نیز است شمار کارگرها همان زمختی و بی پروایی خود باقیست !

نفت ما و در آمد نفت ما، روزانه بیشتر از یکصد میلیون دلار یا

بیشتر از يك میلیارد و دویست هزار تومان معلوم نیست به کجا میرود ؟ !

به جیب چه کسی میرود و بچه چیزی صرف و خرج میشود ؟ !

دیروز میرفت به اسرائیل و آفریقای جنوبی و رودزیا و امریکا و

مسقط و برای تأمین تسلط قابوس بر ظفار ! امروز کجا میرود ؟ !

دیروز گلوله میشد و میشکافت سررتن و مغز و قلب فرزندان ما را

و در مبارزات شبانه جوانان ما بحق فریاد بر میآورد: «مزدور! پول
نفت مونه، یکی دیگه در کن»

امروز هم، قلب کرد و ترکمن و بلوچ و آذربایجانی را و دیگر
کسی نیست بگوید که «پول نفت مونه یکی دیگه در کن»!
پسر «آیت الله» منتظری، شیخ محمد منتظری، اینهمه پول را از
کجا میآورد که ۵۰۰ نفر «چریک» با هواپیما به لبنان میفرستد
و برمیگرداند؟

نکند پول نفت ما، این بار نیز، بدین شکل «باد هوا» میشود؟!
نکند، طلاها، النگوها، گوشوارهها و دستبندهای طلا و جواهر
زنان ما که جمع شد از تمام ایران، در چنین راههایی هدر میشود؟!
راستی، چرا حساب اینهمه جواهر و طلا و زیورآلات را که جمع
شد و حساب دخل و خرج مملکت را در اختیار مردم نمی گذارند و با اطلاع
ملت نمیرسانند؟!
نکند خدای نا کرده زیر کاسه اینها هم نیم کاسه ای هست، وای!!
دزدی و بچاپ بچاپ در تمام رشته های صنعتی کماکان و بلکه
شدیدتر و بیشتر حکمفرماست.

گرانی پوست از سروتن مردم کنده است!
آقای رئیس جمهور در پیام نوروزی خود، نوید ارزان شدن نان
و گران شدن گوشت را داد، اما نان گران تر و خمیر تر و ناخوردنی تر شد و
مسلماً گوشت دو ماه دیگر گران خواهد شد!

بمن بگویید چه تغییراتی در وضع اجتماعی ما شده است؟!
برعکس، در شرایط اجتماعی و معیشتی مردم ایران هیچگونه
دیگر گونگی بطرف بهتر شدن و رفاه رخ نداده است.
و بلکه خلاف آن نیز عمل شده است.

وضع معیشتی مردم روز بروز، ساعت بساعت، آن بان بدو بدتر
میشود

تنها تغییر بچشم بخور اینست که محمدرضا پهلوی جانی و ستمکار
رفته است، سلطنت برچیده شده است و شده ایم جمهوری اسلامی!
بلی! این درست است، اما جای او را، جای محمدرضا پهلوی
و استبداد او را، قلدر گونگی عوام پسند تری گرفته است!

از اشغال «لانه جاسوسی» امریکا از جانب دانشجویان خط امام
و «گروگان گیری»، از تجاع ایران و دستگاه حاکم، بهره برداری لازم
را کرد تا در زیر پرچم بظاهر مبارزه با استعمار، پرده بر روی شکستهای
داخلی خود بکشد، دست آورد ناهنجار «مجلس خبر گسان»ش را
بر فراندوم ساختگی بگذارد و آراه ساختگی تر و مصنوعی تر بیاورد!
و اگر امکان داشته باشد مردم کردستان را نیز زیر لگد در زخمیان بازمانده
رژیم ستمکار گذشته بیاندازد

رژیم کنونی، در این یکسال حکومتش، نیم متر هم گامی بسود
جوانان ما برنداشته است، نه از دبیرستان، نه از دانشکده و نه از دانشگاه
برنامه های درسی همانست که زمان «طاغوت» بود، با مختصر حشو
و زوایدی. با افزودن و آوردن زوایدی که دنیای امروز هرگز آنرا نمی-
پذیرد، امتحان و کنکور همانست که در دوران «طاغوتی» بود و تلاش
میشد که جوانها کمتر بدانشکده ها راه یابند و اکنون نیز همان «راهنمایی»
و «نظری» و امتحان غلیظ و شدید آن و کنکور شدید تر از آن و بستن
راه دانشکده ها بروی جوانان!

از آینده، از کار و از تأمین زندگی جوانان اثری و خبری
نیست.

راه تفریحات سالم، راه سر گرمیهای انسانی بروی جوانان
بسته شده است، نه فیلمی، نه سینمایی، نه تئاتری، نه موسیقی ای، نه کلویی

نه باغی، نه راغی، نه ورزشی، نه تفریحی و گردشگری و گردشگاهی، نه کوهی
نه دریایی، نه کاری و کوششی !

ناگزیر جوانان ما کشیده شده اند به تریاک، به هرئین، به بنگ و
حشیش، بدتر از رژیم گذشته، بنا باقرار دست اندر کاران خود رژیم، و
بمشروبات الکلی قاچاق «خانه ساز» خانه ویران کن بطری ۱۵۰ تومانی
کورکننده و کشنده !

از نظر اخلاق و صفات انسانی، جوانان ما، در این مدت کم، چندین
برابر بیشتر از رژیم گذشته سقوط کرده اند، چند روز پیش، اوایل شب
در اتوبان تهران کرج میرفتیم، دیدیم دو جوان سوار یک موتور شده اند
یکی جلو و آن دیگری عقب، در ترک موتور، یک دختر لخت و مادر
زاد را وسط خود سوار کرده اند و بر سر آن دختر نگون بخت ناگفتنی ها
را می آورند و می آمدند در همان حالت جلوی ما و براژ میدادند و ما را
تحریک میکردند ! !

دوروز بعدش، با یک کرایه ای تهران کرج میرفتیم، روز روشن در
اتوبان، جوانان دیگری سوار پیکان با یک دختر و همان کارها ! !
اگر وضع بدین منوال دوام و ادامه پیدا کند که خواهد کرد.
خانواده ها ! پدران و مادران !
در آینده نه چندان دور، میهن ما، فاقد قدرت مادی و معنوی ضرور
برای اداره امور مملکت خواهد بود !

برای اینکه، مملکت را باید این جوانها بگردانند و این جوانها
را هم، رژیم سوق داده است کلا به هرئین و بنگ و حشیش و تریاک
و مشروبات قاچاق و قمار و فساد و تباهی بیشتر !
و دیگر نیرویی و توانی برای کار و زندگی و سازندگی نمانده
است .

یک اقتصاد فلج شده تر از سابق با یک کشور بر باد رفته تر و اجاق و

کانون خانواده کور شده تر از گذشته در انتظار ماست !

بنا بر این، وقتی در شرایط حیات مادی جامعه ما، مسئله ۲۲ بهمن
۵۷ و کشتار و شهادت ۷۰ هزار انسان و زخمی شدن بیشتر از یکصد هزار،
نتوانسته است دیگر گونی اساسی بدهد .

پس باید گفت که در ایران در ۲۲ بهمن ۵۷ « انقلابی » رخ نداده
است، بلکه « قیامی » بوده است بر علیه استبداد و خودکامگی سلطنتی،
و این نوع قیامها، یک سنت و ارثیه تاریخی نیاکانی ماست .

چرا ۲۲ بهمن ۵۷ و شهادت ۷۰ هزار جوان نتوانست شکل
« انقلاب » بخود بگیرد ؟

برای اینکه، باز هم و باز هم، طبقه کارگر ایران، فاقد سازمان
متشکل سیاسی ای بود که قیام را رهبری کند و حاکمیت را بچنگ
آورد و تا این مسئله حل نشود، مبارزه، جز تلاش بیهوده ای نخواهد
بود که حاصل آن، مسلماً بچنگ سرمایه داری و سرمایه داری
وابسته خواهد افتاد، چنانچه حالا افتاده است !

« در صورت فقدان سازمان محکمی که در مبارزه سیاسی و در
« هر گونه شرایط و هر دوره پخته و آبله شده باشد، راجع به نقشه
« منظم فعالیتی که با اصول متین و روشن و بدون انحراف عملی شده و
« تنها آنست که شایستگی داشتن نام تاکتیک را دارد حتی سخنی هم
نمیتواند باشد » (لنین چه باید کرد مجموعه ص ۹۱)

در چنین حالی، حزب توده ایران، هنوز پای خود را بخاک ایران
نگذاشته بود اعلامیه داد و دنبال « جمهوری اسلامی » را که سیمای
آنها تا حدودی در بالا نشان دادم گرفت و رفت ! !

« حزب توده ایران به سؤال مطرح شده در همه
 حزب توده و « بررسی راجع به جمهوری اسلامی رأی مثبت
 و « میدهد .
 اعلامیه جمهوری « هموطنان! حزب توده ایران برنامه خود را در
 اسلامی « باره ضرورت تحول بنیادی در جهت تحکیم
 « استقلال ملی، دموکراسی و سالم سازی اقتصاد
 « کشور، رفاه عمومی و پیشرفت اجتماعی بیان داشته و نظرش در این
 « باره مشخص و روشن است .
 « مامدتهاست که نظر خود را در باره ضرورت ایجاد یک جمهوری متکی بر
 « اراده خلق بیان داشته ایم بدیهی است که بر اساس مشی خود بسؤال مربوط
 « به جمهوری یا سلطنت بسود جمهوری رأی میدهیم . در مورد نام این
 « جمهوری ما بهمان ترتیب که آیت الله خمینی مسئله را مطرح
 « می کند یعنی « جمهوری اسلامی » (چنان که در گذشته نیز تشریح کرده
 « بودیم) رأی مثبت میدهیم زیرا اولاً اصل مطلب محتوی سیاست حکومتها
 « است مردم مبارز ایران باید بگویند تا قانون اساسی جدید بر پایه حفظ منافع
 « اساسی جامعه ما، یعنی استقلال ملی، صلح و دموکراسی و پیشرفت
 « اجتماعی و رفاه عمومی تنظیم بشود و دولت های ناشی از مجلس آینده
 « پیگیرانه در جهت قانون اساسی جدید عمل کنند .
 « ثانیاً حفظ وحدت نظر و کلمه همه نیروهای ملی و
 دموکراتیک در شرایط کنونی يك امر حیاتی است .
 « ما، همه هموطنان عزیز را بدانان رأی مثبت به جمهوری
 « اسلامی در همه بررسی آینده فرا میخوانیم . کمیته مرکزی حزب توده
 « ایران ۱۲ - اسفند ۱۳۵۷ » (نقل از مردم دوشنبه ۲۸ اسفند ۵۷)
 حزب توده ایران، در بیانیه خود، برای رفع و رجوع روش

غلط خود، در توضیح و تشریح جمهوری اسلامی و رأی موافق بر آن
 میگوید :

« اولاً اصل مطلب محتوی سیاست حکومتهاست »
 « و ثانیاً حفظ وحدت نظر و کلمه . . . »

محتوی سیاست « حکومتها » را تا با امروز دیده ایم که در حکومت
 جمهوری اسلامی آنچه که عمل نشده است شعارهای قیام ۲۲ بهمن
 است .

آقایان سران حزب توده ایران، در ایران تشریف نداشتند ببینند
 که آن هنگام جوانها در زیر کدام شعارهایی خون میفشاندند و جان
 میباختند .

مگر تنها خواست و شعار و تارملت ایران « جمهوری اسلامی »
 بود فقط ؟

« جمهوری بطور کلی فقط شکل دگرگونی سیاسی جامعه
 « بورژوازیست، نه شکل حافظ وضع موجود آن » (کسارل
 مارکس ۱۸ برومر ص ۳۰)

و چون با « جمهوری اسلامی » تا کنون هیچگونه دگرگونی ای
 در شکل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه ما حاصل نشده جز رفتن
 محمدرضای پهلوی و تغییر اسمی و ظاهری رژیم از سلطنت به جمهوری،
 با حفظ تمام نهادها و خصلتها و اشکال حکومتی گذشته .

(پس از تشکیل « مجلس » و معرفی و تعیین کابینه دولت، مشخص
 خواهد شد که حاکمیت را کدام طبقه قبضه و تصرف کرد)

بنا بر این، « جمهوری اسلامی » فاقد محتوی و مضمون طبقاتی
 است .

« تمام تاریخ گذشته، (با استثناء مراحل بدوی آن) تاریخ مبارزات
 « طبقاتی بوده است که این طبقات اجتماع در حال جنگ با یکدیگر،

« همواره محصول مناسبات تولید و مبادله و در یک کلام محصول مناسبات اقتصادی زمان خود میباشند » (فردریک انگلس ، آنتی دورینگ ص ۸۷)

رای دادن حزب توده ایران به « جمهوری اسلامی » حذف تمام محتویات و مضامین و خواستههای طبقاتی طبقات زحمتکش ملت ایران در پروسه قیام است .

حذف مسکن برای همه .

حذف کار برای همه .

حذف آزادی بیان و عقیده برای همه .

و حذف تمام آنچه که يك انقلاب دموکراتیک خواستار آنست ، و حذف قالب طبقاتی قیام کلا .

و در صحنه عمل نیز دیدیم در این مدت یکسال ، سیستم کنونی ، بنام آنچه که يك انقلاب دموکراتیک خواهان آنست چوب تکفیر زده است . « در واقع هر تصور ذهنی از سیستم جهانی ، از نظر عینی توسط موقعیت تاریخی و از نظر ذهنی توسط ساختمان جسمی و مغزی » سازنده اش محدود می شود » (فردریک انگلس آنتی دورینگ ص ۱۰۳)

و چون ساختمان جسمی و مغزی سازندگان سیستم جدید ایران (روحانیت) نتوانسته است خود را از حیطه وجود سیستم واژگون شده بطور کلی برهاند .

روی این نظر ، رای دادن حزب توده ایران به جمهوری « اسلامی » رای دادن به نفی مارکسیزم ، شکل طبقاتی بودن هر مبارزه و انقلاب و قبول نظر ماوراء طبقاتی « اسلامی » بودن قیام ۲۲ بهمن .

رای دادن بادامه تسلط امپریالیزم .

رای دادن به بقا بورژوازی وابسته .

رای دادن به بقا بورژوازی بوده است .

و خیانت به طبقات زحمتکش ملت ایران .

و عدول و انحراف و انصراف از مارکسیزم .

و دنباله روی از ارتجاع و خرده بورژوازی و بورژوازی .

و بهتر است حزب توده ایران ، شعار جاودانه مارکس ،

پروولتاریای همه جهان متحد شوید

را نیز تبدیل کند به :

پروولتاریای همه جهان « مسلمان » شوید

اما حفظ « وحدت نظر و کلمه » همه نیروهای ملی و دموکراتیک .

حفظ وحدت نظر و کلمه در قاموس سیستم حاضر ، صرف نظر

کردن از تمام خواستههای طبقاتی است و در قاموس حزب توده نیز صرف

نظر کردن از مبارزات طبقاتی .

و فقط گفتن اسلام ، اسلام ، چیزیکه ۱۴۰۰ سال نیاکان ما ، آباء

و اجداد ما گفته است .

و چیزیکه هرگز کسی در ایران ، خلاف آنرا نمیگوید :

مثل اینکه ، سیستم حاضر ، تازه امروز میخواهد ما را از کفر و

زندگی برهاند و با اسلام بیاورد !

اصولاً کمونیستهای ایران ، بر این مسئله توجه دارند که مذهب

در ایران بمثابة عامل کاتالیزور است در مبارزات ضد استبداد و ضد بورژوازی

وابسته (بعلمت اینکه روحانیت در ایران غالباً تکیه گاه طبقاتی خرده

بورژوازی دارند و نماینده خرده بورژوازی میباشد) و با پذیرفتن

این نظر ، کمونیزم هرگز در ایران با اعتقادات مذهبی و فلسفی و وجدانی

کسی مخالفت و دشمنی ندارد و مانع انجام فرایض و واجبات مذهبی

کسی هم نخواهد شد و بلکه امکانات معقول برای انجام آن نیز فراهم

خواهد کرد .

و اما طرد امپریالیزم ، آنهم با دادن شمار و دموستراسیون و راهپیمایی و اشغال سفارت و گروگان گیری هر گز حاصل نمیشود .

طرد امپریالیزم لازمه اش طرد و قطع تمام دستهای استعمار از دستگاه دولتی و اجتماعی است .

طرد امپریالیزم لازمه اش قطع ریشه های اقتصادی و نظامی ، لغو قراردادهای اسیرکننده اقتصادی و نظامی .

لازمه اش ، لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و زمین بطور کلی و صنایع وابسته است .

آیا قدمهای نخستین برای انجام این خواست ها برداشته شده است ؟

بطور حتم ، نه ؟

و وحدت نظر و کلمه در فرهنگ سیستم حاضر ،

دست کشیدن از تمام خواسته های خلقی و ملی ، صرف نظر کردن کرد و بلوچ و ترکمن و عرب و آذربایجانی از خواست بحق و خلقی خویش ، صرف نظر کردن از همه حقوق و آزادیهای انسانی است .
و سکوت است و مرگ !!

و حزب توده چنین وحدتی رأی داده است !!

فعالیت پس از فراندم به « جمهوری اسلامی »
حزب توده ایران ، دو دوره مشخص و باالتسبه متمایز دارد و حاکی از عدم تشخیص موضع ایده ئولوژیک حزب توده است .

سردرگمی
ایدئولوژیک
حزب توده

نخست از فراندوم تا جمله قاشیزم به آزادیهای

دموکراتیک .

دور دوم ، از پس از « بازگشایی » مجدد .

در دور نخست ، حزب توده مثل پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با مغز خورده بورژوازی فکر کرده چپ نوشته راست « عمل » کرده است و گاهی ، « راست » نوشته « چپ » عمل کرده است .

پیش از کودتای ۲۸ مرداد ، حزب توده خود را حزب طبقه کارگر « تصور » مینمود ، مارکسیزم را تبلیغ و ترویج میکرد ، اندیشه های مارکس و انگلس و لنین و استالین را نشر میداد ، اما در عمل .

« شاهنشاه » عاری از مهر را « شاهنشاه دموکرات و آزادیخواه » میدانست ، نوشته های روزنامه مردم ارگان حزب توده ایران ، بهترین گواه این مطلب است :

« اتهامات دشمنان ما ، در اینکه ما مخالف رژیم سلطنتی مشروطه هستیم ، جداً مورد تکذیب ماست .

« اعلیحضرت شاه جوان ایران ، همه گونه امکانی را دارند که با حمایت از آزادی و قانون اساسی ، مورد احترام کامل همه شیفتگان دموکراسی قرار گیرند و ما دلیلی نمی بینیم که ایشان از این امکان استفاده نکنند . . . ما نمیخواهیم در اینچارژیم کاری « و دموکراسی رنجبری برقرار کنیم ، برعکس چنین مطالبه یی « برای ایران ابلهانه و بی معنی خواهد بود »

(مردم ۱۵ / ۱۰ / ۱۳۲۵)

حزب توده ، پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ تا مرداد ۲۸ ، همیشه به نعل و به میخ رفتار کرده است یا با اصطلاح واضحتر ، هم از توبره خورده ، هم از آخورا

بنمطالب مردم از پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ تا او اخر مرداد ۵۸ رجوع کنید . می بینید که حزب توده ، خود را ، کماکان ، مانند پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ستونی « حزب طبقه کارگر » « حزب طراز نوین » « حزب

انقلابی « جازده است و در ستون دیگر، از حاکمیت، در بست و بی محابا جانبداری کرده .

حمله فاشیزم در اوایل مرداد ۵۸ سازمانهای دموکراتیک، حزب توده را نیز، محض بحالی نبودن عریضه، بی نصیب نگذاشت .

پس از آنکه حزب توده، به حاکمیت، چاپلوسی های خرده بورژوازی فراوان را متقبل شد و احياناً در پس پرده با آن نیز ساخت « جواز » و « امکان » باز کردن دفاتر و « فعالیت » علنی را دریافت و ناگزیر يك گردش تمام عیار را نیز بجانب سود حاکمیت بگردن گرفت (رجوع کنید بمطالب مردم پس از بازگشایی مجدد پس از مرداد ۵۸)

حزب توده ایران، در تمام دوران زندگی، چه پیش از کودتا، چه در دوران پس از کودتا تا قیام ۲۲ بهمن، و چه در، پس از قیام، نتوانست خود را از جوهر و سرشت و طبیعت خرده بورژوازی خود آزاد سازد، و همیشه در جهان خرده بورژوازی زیست و با آن اندیشید و با آن عمل کرد و با آن هم خواهد مرد !

و بر اثر تسلط همین جوهر خرده بورژوازی بود که افراد خود را زبون و عاجز و دودل و بی تصمیم و تسلیم طلب و غیر انقلابی بار آورد.

و اگر بودند کسانی در تنه و قاعده حزب که بنا به خصلت ذاتی خویش، بغلت وابسته نبودن به عناصر خرده بورژوازی و تکان دادن خود و دور ریختن خصلتهای خرده بورژوازی از خود، نمیتوانستند مثل دستگاه رهبری باندیشند و مثل دستگاه رهبری عمل کنند و تسلیم بردشمن طبقاتی را بر خود قهراً و طبیعتاً نمیتوانستند به قبولانند، با دست همین دستگاه رهبری با سارت دشمن در آمدند و بقول نشریه پیشگامان دانشکده صنعتی به لجن هم کشیده شدند .

حزب توده ایران، طبیعت انقلابی نداشت، بغلت وابستگی رهبران حزب به طبقات غیر انقلابی ناگزیر بهنگام ضرورت، به هنگام

عمل انقلابی، واپس می نشست و اکنون نیز می نشیند .

خرده بورژواها، همیشه، دوتک میروند به شتاب، لیکن در فراز و نشیب حوادث، به سینه تنگی میافتند و قالب و قلب تهی میکنند .

همیشه این خصلت خرده بورژواها بوده است که تند میدوند، وقتی بمانع برخوردند، در عبور از مانع، در مقابله یا مانع در شکستن مانع، گرفتار تردید و دودلی میشوند، میترسند. و يك لحظه درنگ کافیست، مانع آنها را زیر میگیرد، خورد میکند، میکشد. از بین میبرد !

شاهد مثال بر این مدعا، برای قبل از کودتا زیاد است، مسئله آذربایجان و کردستان و خراسان و ۳۰ تیر و ۲۵ تیر و خود کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بهترین گواه این نظر است، که حزب توده با انقلاب زاده نشده (محصول مبارزات طبقاتی طبقات زحمتکش ملت ایران نبوده) با انقلاب نزیسته و با انقلاب بزرگ نشده (به نبرد گرم و آتشین با دشمن پرداخته) و با انقلاب (در میدان نبرد تن به تن و قهر آمیز) نمرده است .

خرده بورژوازی، چون آمادگی مادی برای تبدیل به بورژوا، و سپس بورژوازی وابسته را **حزب توده** **بمثابه** دارد، غالباً به عاملیت بورژوازی و در نتیجه آن **عامل امپریالیسم** « عملاً » به عاملیت امپریالیسم تبدیل میشود: حزب توده، بنا بر وابستگی طبقاتی خود، بنا به تسلط خصلتهای خرده بورژوازی، بالقوه میتواند بهترین خادم امپریالیسم هم باشد .

۲۸ مرداد، بارزترین گواه این نظر است، يك لحظه تأمل در مقابله با کودتای ۲۸ مرداد و عدم تصمیم گیری قاطع حزب توده در نبرد جدی با کودتا (يك خصلت خرده بورژوازی) امکان تسلط ۲۶ ساله امپریالیسم را بایران فراهم آورد و معلوم نیست این تسلط تا کی هم ادامه خواهد داشت .

این خصیلت خورده بورژوازی حزب توده ایران . در عمل به ۲۶ سال غارت ملت ایران، به ۲۶ سال یغمای نفت، به ۲۶ سال کشتار هزاران انسان ارزنده و به ۲۶ سال « سلطنت » دودمان ننگین پهلوی انجامید .
و این بهترین و بزرگترین خدمتی بر استعمار بود .

چه فرق دارد بین سازمانی که بالفعل و عملاً یا باصطلاح عالمی و عامداً، دانسته و فهمیده خود را در خدمت امپریالیزم بگذارد .

و چه، در اثر ندانم کاری و حماقت سیاسی و تسلیم و دودلی و ترس از جان، بالقوه و در عمل . بدل به عاملیت دشمن شود، این ، درك واقعی امروز من، از حزب توده ایران است .

در این یکسال اخیر نیز، با تفرقه افکنی در صفوف مبارزات ضد استعماری با جناح گیری و پروکاسیون در مسئله کردستان و گنبد، خود را بهترین خادم دشمنان طبقاتی و دشمنان خلق و در نتیجه بهترین عامل و خادم امپریالیزم نشان داده است .

حزب توده، پس از قیام ۲۲ بهمن و دادن رأی به جمهوری اسلامی، در پی تفسیر اعلامیه خود، در مردم شماره ۲ دوشنبه ۲۸ اسفند ۵۷ در مقاله ما و فرزند دوم مینویسد :

حزب توده و تطبیق حقایق عام با واقعیات زندگی

« در اعلامیه آمده است که حزب توده ایران « برنامه خود را درباره ضرورت تحول بنیادی در جهت تحکیم استقلال ملی ، دموکراسی و

« سالم سازی اقتصاد کشور، رفاه عمومی و پیشرفت اجتماعی بیان داشته و نظرش در این مورد مشخص و روشن است . »

و بعد همین حزب که « برنامه روشنی برای تحول بنیادی جامعه دارد » به جمهوری اسلامی رأی می دهد. آیا تناقضی میان این دو نیست؟

« به نظر ما نه. اگر اسلام خواست های پیکار جویانه و ضد امپریالیستی توده های زحمتکش مسلمان را منعکس کند تناقضی پدید نمی آید .
« بسیاری از متفکرین مسلمان می پذیرند و تأکید می کنند که اسلامی که « آنان بدان معتقدند اسلام محمد و علی است و نه آن اسلامی که شاهان « و قلدران طی ۱۴۰۰ سال از محتوی اصلی خویش تهی کرده اند . در « اسلام مبارز امروزین سخن از نبرد ضد امپریالیستی، تأمین استقلال « ملی، آزادی بیان و عقیده و تحمل عقاید مخالف است . سخن از این « می رود که اسلام خواستار ایجاد جامعه عدل، از میان بردن نابرابری ها « تا حد رفع کامل استثمار انسان از انسان و طرد هر گونه تبعیض و استقرار « جامعه یک پارچه توحیدی است . اگر از طرز بیان بگذریم این خواستها « انعکاس مطالبات توده مردم است که در برنامه حزب ما برای تحول « بنیادی نیز به طور مستدل، روشن و علمی بیان شده است . »

و با همین نظر، می رود بدنبال بورژوازی و در تمام تظاهرات و دموکراسیونها و راهپیمایی ها ، پای حزب جمهوری اسلامی و بمثابه شاخه و شبکه و بخشی از حزب جمهوری اسلامی عمل میکند، تا بقول خودشان شعارهایشان را بداخل مردم ببرند !!

آیا اینان باین گفته لنین

« امتزاج فعالیت دموکراتیک طبقه کارگر با دموکراتیزم سایر طبقات و دستجات، نیروی جنبش دموکراتیک را ضعیف میکند. »
توجه نداشتند و نمیدانستند که « امتزاج » فعالیت کارگر با فعالیت طبقات بورژوازی و خورده بورژوازی سست کردن و بی بنیاد کردن و بی اعتبار کردن مبارزات حزب طبقه کارگر است ؟ !
و در عمل دیدیم که :

« در اسلام مبارز امروزین، سخن از نبرد ضد امپریالیستی تأمین « استقلال ملی، آزادی بیان و عقیده و تحمل عقاید مخالف است » (از

مردم همان شماره)

چگونه عمل شد!

نبرد با استعمار فقط باین شعار ختم شده که محمد رضای پهلوی را از امریکا بخواهند و بیاورند در ایران به کیفر برسانند (اگر سازش نکنند)

یعنی مبارزه با استعمار، خلاصه شده در کشتن محمد رضای پهلوی، یعنی مبارزه فردی، مبارزه شخصی، یعنی جاه طلبی شخصی و یا خیلی صریحتر انتقام جویی شخصی نه چیز دیگر.

و یعنی اگر امریکا حاضر بشود که محمد رضای پهلوی را تحویل اینها بدهد و اینها عطش خود را بنشانند، غایله ختم میشود، مبارزه ضد استعماری مسلماً به پایان میرسد، و با امریکا غسل طهارت، غسل تعمید از نو داده میشود و امریکا و کلاتر شیطان بزرگ آن، میشود يك فرشته، پاك و منزه و بی گناه و معصوم!!

و اما آزادی بیان و عقیده و تحمل عقاید مخالف!

هرگز نیازی به توضیح ندارد، برای اینکه توضیح واضح است، دیدیم و می بینیم و بعد ها خواهیم دید که آزادی بیان و عقیده و تحمل عقاید مخالف تا چه حدی مراعات شده و میشود و خواهد شد! شما کسی را در ایران سراغ دارید که بدستگاه حاکم فعلی، از مرداد ۵۸ باین سو، بتواند بگوید بالای چشمتان ابروست، و راهی اوین نشود؟!

و بعد آقایان سران حزب توده، اینرا، «تطبیق حقایق عام با واقعیات مشخص» نام می نهند و مینویسند:

«حزب توده ایران، حزب با تجربه ایست، یعنی در فرازونشیب «يك زمانه دشوار مجبور شده است بیاندیشد و حقایق عام را بر واقعیات مشخص تطبیق دهد» (نقل از مردم شماره ۱۵ - ۱۷ اردی بهشت ۵۸)

«تطبیق حقایق عام با واقعیات مشخص» از نظر حزب توده ایران، قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، از سال ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲ «شاه جوان را دموکرات و آزادیخواه» شناختن، گرفتار اپورتونیزم راست و چپ شدن، سرشت خجسته بورژوازی داشتن، در مواقع مقتضی و ضرورت، ضربه قاطع برداشتن (۲۵ تیر، ۳۰ تیر، ۲۸ مرداد) را «تطبیق حقایق عام با واقعیات مشخص» دانستن است.

و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و «انقلاب سفید آریامهری» صبحه بر «اصلاحات ارضی» کذائی محمد رضا شاهی گذاشتن نیز «تطبیق حقایق عام با واقعیات مشخص» است!!

و پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ «تطبیق حقایق عام با واقعیات مشخص» مجیزا ارتجاع را گفتن و کمیته ها را که ماهیت ضد دموکراتیک بودن آنها، روشن تر از روشنائی آفتاب است و:

«این کمیته ها در جهت دموکراتیک کردن مملکت، در جهت «مبارزه با عوامل رژیم سابق و در جهت ریشه کن کردن دشمنان انقلاب ایران، نقش بسیار مهمی ایفا کرده اند و میکنند» (نقل از مردم شماره ۶ چهارشنبه ۲۹ فروردین ۵۸) گفتن، آیا چاپلوسی و دم جنبانیدن بر ارتجاع نیست؟

احسان طبری، خوب قادر است در نوشتن و سرودن، کلمات را با استخدام بگیرد، سیاه را سپید، زشت را زیبا، اپورتونیزم را کمونیست نشان بدهد.

و جناب مهندس کیانوری، نوه شیخ فضل الله نوری مشروعه - خواه معروف، نیز، سخنور و سخنگو و نطق چیره زبانی است، خوب حرف میزند، بزم آراست، شیرین سخن است.

«خوب شما می توانید حدس بزنید که چقدر خوشحالیم که بعد از ۳۵ سال می توانیم دوباره - همینطور که می بینید - در جامعه خودمان

« در ایران، آزادانه بحث کنیم. احساسات ما، از این که ۳۵ سال تمام گذشت؛ ولی ما هیچوقت امیدمان را از دست ندادیم که باز بتوانیم در ایران به مبارزه‌ی خودمان ادامه دهیم، قابل وصف نیست. درست ۳۵ سال و یک ماه، یا دو ماه پیش بود که یک شب ما را از خانه‌هایمان بیرون کشیدند و به زندان بردند. بعد هم محکومیت و بعد هم فرار از زندان؛ سپس مهاجرت پیش آمد و بعد هم دوران طولانی جدایی. اما «هیچوقت امیدمان را از دست ندادیم. امروز روزی رسیده است که «بتوانیم با شادی تمام، در مقابل شما، نظرات خود را بیان داریم و فعالانه در ساختن ایرانی نو شرکت کنیم.»

(از مصاحبه مطبوعاتی کیانوری نقل از مردم شماره ۶ چهارشنبه ۲۹ فروردین ۵۸)

جناب مهندس کیانوری از، بقول خودش «مهاجرت» و اگر درست‌تر بخواهیم بگوییم، بمعنی حقیقی آن، بگوییم بمعنی آنچه که خلق و مردم و طبقات زحمتکش ما قبول دارند، بگوییم، از فرار سی ساله‌اش سخن میگوید، ولی هرگز نه آنروز، و نه بعدها و نه امروز، نگفته است که «علت» بقول خودشان «مهاجرت» چه بوده است.

چه شد که نهضتی با آن عظمت و گسترش، بیک حمله، ناگهان زانوبر زمین زد و قهر و غلبه دشمن را پذیرفت؟!؟

چه علتی باعث شد که عناصر متشکل زحمتکش ملت ایران، در مقابل چندتنی چاقو کش، امثال شعبان بی‌مخ و طیب مرحوم عقب نشست و چون حیایی بر روی شعله آتشی، آب شد و محو شد و نابود شد!!

این سخنوردوران. باین پرسشها باید پاسخی یسابد و گوید، پاسخی منطقی و پذیرفتنی، نه رجز بخواند و شعر و غزل گوید.

بلی، این جنابان باید پاسخ بدهند که چگونه شما سر لشکر

(سپهبد) قرنی را که هویت و شخصیت گذشته‌اش او را یکی از عوامل استعمار نشان میدهد و در انقلاب ایران، کوچکترین، واقعاً کوچکترین نقشی مثبت نداشته، «شخصیت معروف انقلاب» مینویسد:

«اخیراً ضد انقلاب برای ایجاد رعب و وحشت بتروور شخصیت‌های «معروف انقلاب دست زده است، نخست ترور سپهبد قره‌نی» (نقل

از مردم شماره ۱۳ - ۲۴ اردیبهشت ۵۸)

آری، بنظر این جنابان، «سپهبد» قره‌نی، شخصیت معروف انقلاب بوده است، مانند خودشان!

به همان اندازه که جنابان مهندس کیانوری و احسان طبری و ایرج اسکندری و دکتر جودت و رابط تشکیلاتی من فرج‌الله میزانی و دیگر سران حزب توده ایران، در انقلاب نقش داشته‌اند، قرنی و قرنی‌ها، هم به همان اندازه نقش داشته‌اند!!

و صراحتاً باید گفت که نقش هر دوی این گروه، سران حزب توده و کسانی مانند قرنی در انقلاب ما، حتی نقش منفی هم بوده است.

انسانهای بی‌ایمان و بی‌باور براه خود، بی‌احتماد بکار و بآرمان خود، انسانهایی که نتوانسته باشند با آنچه که در زبان میگویند، خود، در دل و در مغز و اینهمانی اعتقاد و اطمینان یابند.

حزب توده
حزبی
دماغوژیک

غالباً ترسو میشوند، میترسند از بیان صریح حقایق، میترسند از بیان واضح و بی‌پرده عقاید و نظرات خود، (یک خصلت خرده بود ژوایی)

اینگونه انسانها، فاقد صداقت کلام میشوند، ناگزیر برای کسب موقعیت اجتماعی کاذب برای خود، به تحمیق توده‌های مردم، دست میزنند. تلاش میکنند توده‌های مردم را با کلمات و جملات و عبارات بزرگ کرده و آرایش داده که خود نیز به صحت و اصالت آن معترف نیستند،

گول بزنند و بفرینند .

روزنامه مردم ارگان مرکزی حزب توده ایران در شماره ۲۱
شنبه ۱۲ خرداد ۵۸ خود، زیر عنوان سوسیالیسم علمی و پیشش توحیدی
می نویسد :

« یکی از ویژگیهای انقلاب بزرگ ایران، نقش برجسته است
که در آن « پیشش توحیدی اسلامی » بعنوان یکی از پرچم‌های مهم
معنوی جنبش بازی کرده است .

« تلاش عده‌ای از مسلمانان مترقی و انقلابی، اعم از روحانی و غیر
« روحانی، در پیدایش این پیشش و اصول و احکام و استدالات و هدف
« آن مؤثر بوده است . این پیشش نوعی تعبیر و تفسیر مترقی و متأثر از
« آیات قرآنی، با فیض‌گیری از نظریات انقلابی اجتماعی معاصر است
« و مانند « الهیات آزادی »، که در کشورهای امریکای لاتین بعرضه آمده،
« عاطفه مذهبی و سیاسی را برای تحریک مترقی اجتماعی پیوند میدهد .

« اینکه « پیشش توحیدی » هنوز در بسیاری از مسائل سیاسی ،
« اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، نظریات خود را چنانکه قابل تطبیق بر
« زندگی بفرنج یک جامعه معاصر صنعتی باشد، دقیق نساخته ، واقعیتی
« است . ولی این نیز واقعیت است که چنین پیششی بوجود آمده و
« روند نضج یافتن خود را طی می کند .

« پیشش توحیدی » يك ایدئولوژی سیاسی - اجتماعی مبتنی بر
« اسلام، مبتنی بر قرآن است، با بدیگر سخن، از جهت ماهیت خود يك
« پیشش مذهبی است .

آیا مذهب میتواند در دوران ما به اهرم معنوی يك تحول مترقی
« اجتماعی بدل شود واقعیت آنست که ، بنا به تصریح مکرز انگلس ،
« در قرون وسطی بارها مذهب، خواه در شرق، خواه در غرب، به درفش
« عصیان خلق بدل گردیده است، و از آنجمله تشیع در کشور ما، در دست

« شیعیان زیدی و اسمعیلی و اثنا عشری بارها و بارها این نقش را ایفا
« کرده است .»

این بدین معنی است که حزب توده ایران ، عاجز از درك ماهیت
و عینیت طبقاتی قیام « ۲۲ بهمن » پیشش توحیدی اسلام » را عامل تعیین کننده
و بنیادی در انقلاب شناخته ، سرشت و خصلت طبقاتی آنرا نمیتواند یا
نمی خواهد درك بکند .

نویسنده این مقاله ، با احتمال قریب بریقین ، از سبک جمله بندی
و نگارش و به خدمت گرفتن لغات و الفاظ و کلمات ، باید احسان طبری
باشد .

من ، خیلی از افراد و مسئولین و رهبران حزب توده را در زندانها
و بیرون از زندان دیده‌ام که به تمام مدرکات و معلومات و معتقدات فلسفی
و حتی سیاسی و اجتماعی خود پشت کرده‌اند و آنرا طرد و رد و نفی
نموده‌اند از دل و جان و با تمام هستی !

در انفرادی قزل قلعه بودند ، خیلی ها که بفال گرفتن و دعانوشتن
و دعا خواندن و روزه نذری گرفتن و پیشاپیش به پیشوا از ماه رمضان رفتن
و ورد و اوراد و اذکار و حرز و نماز شب خواندن ، به شب زنده داری و
سهراللیالی متوسل میشدند تا شاید راه « نجاتی » برای خود پیدا کنند .
و دیدم و شنیدم که آن عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان حزب
توده در انفرادی قزل قلعه سال ۱۳۳۹ برفیق و هم جرمش که در نمره
رو برویی او بود میگفت :

« فلانی ! نماز بخوان ، نماز بخوان ، بلکه خدا ما را نجات بدهد ! !
بلی ! آنها « نجات » یافتند اما ، با افتادن در دامان کشیف و
لجن دشمن ! با قبول همکاری با دشمن ! ! لیکن ، اینرا نمیدانستم که
کسانی مثل احسان طبری هم ، بر بدیهیات مسلم نقش انکار میزنند ! !
« دین اسلام که بساط اشرافی ساسانی را برچید ، نه فقط در

جزیره العرب ، بلکه در کشور ما نیز در ۱۳۰۰ (کذافی الاصل) سال پیش «یک تحول انقلابی پدید آورد و نظام طبقات جامد (کاست) جامعه «ساسانی را در هم ریخت و بسا ایجاد امکانات رشد فردی برای «قشرهای محروم جامعه موجب پیدایش نوابغی ... از میان مردم شد.» (احسان طبری برخی مسائل حاد انقلاب ایران ص ۴۶).

آیا، دین اسلام بود که موجب پیدایش نوابغی چون زکریای رازی، بوعلی سینا و دیگران شد یا شرایط اجتماعی موجود در ایران . آیا ، این مذهب ، بطور کلی بوده است که «درفش عصیان خلق بدل گردید» بقول احسان طبری ، یا ضرورت تکاملی جامعه بوده است که موجبات عصیان خلقها را فراهم کرده است ؟ و باز آیا ، مذهب را «درفش عصیان خلق» قلمداد کردن یک «توده ای» تحمیلی «توده ها» نیست ؟

مسئولین درجه یک حزب توده ایران ، پس از آنکه چند گاهی ، یکی دوسالی ، کم و بیش ، بر اثر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ، زندان کشیدند ،	حزب توده کانون خود بدشمن فروختگان
با تسلیم شدن بدشمن و بگردن نهادن یوغ بندگی و بردگی آن ، از زندان آزاد شدند .	

این زبونان بزدل که در زندان جز تضعیف و تخریب روحیه افراد حزبی کاری دیگر نداشتند ، پس از زندان ، تغییر شکل و خصلت طبقاتی نیز دادند .

روشنفکرانشان ، تبدیل بسرمایه دار و کارخانه دار و مقاطعه کار ساختمانی و مدیرعامل شرکتهای بزرگ و بهره کش از کارگران شدند . نمونه های زیادی از این قبیل افراد هست که نام بردن آنان ، اکنون ضرور نیست و البته اگر حزب توده تن بانتقاد و انتقاد از خود

علنی عام و همگانی بدهد ، میشود آنانرا با اسم و رسم معرفی کرد . برخی از این نوع مسئولان و کادرهای درجه یک که بدبختانه زمانی «شغل کاری» هم داشتند ، پس از آزادی از زندان حتی «شغل شریف» مباشرت و نمایندگی ارباب ده را نیز پذیرا شدند .

مسئولانی که زمانی سنگ مبارزه با فئودال و فئودالیت و فئودالیزم را بسینه میکوفتند ، خود را طرفدار و حامی و دوستدار دهقان و کشاورز و روستایی معرفی میکردند ، پس از تسلیم بدشمن سیاسی خود ، بدشمن طبقاتی خود ، نیز تسلیم شده ، مأمور بهره کشی از روستاییان شدند ، مأمور اخذ «حقوق مالکانه» و «جریمه» از روستاییان !!

ذکر این مطلب زاید است که این «مباشران ارباب ده» در روستا تا حدود جلاد روستاییان و تا حدود و بلکه بالاتر و برتر و دژخیمتر از «ژاندارم» نیز «مقام» و «موقعیت» می یافتند و همانگونه عمل میکردند که یک دشمن قاهر و غالب با اسیران میکردند .

و اکنون اینها ، این خود بدشمنان طبقاتی و دشمنان سیاسی فروخته ، با زهم ، در «خدمت» حزب توده در آمده اند و مقام «مسئول» حزب در تهران نیز «ترقیع» مقام پیدا کرده اند .

حزب توده ، اگر منکر این مسئله است و حاضر بانتقاد علنی و عام و همگانی نمیشود و نمیخواهد ، خود فروشان را که بعضی از آنها ، حتی بعاملیت ساواک نیز در آمده بودند و اکنون تاموقعیت مسئول در حزب توده زسوخ کرده اند معرفی بشوند ، و اگر حزب توده ، حاضر بانتقاد علنی و عام از خود نیست ، حداقل ، خود از افراد قدیمی خود کتباً بخواهد که شرح حال خود ، شرح حال مشاغل خود را از ۲۸ مرداد ۳۲ باینطرف صادقانه و درست و از روی حقیقت و شرف بنویسند ، بنویسند که از زندان بچه وضعی آزاد شدند ، پس از آزادی از زندان بچه کارهایی پرداختند و از چه راهی زندگی کردند ، کدام کارخانه ها ، کاخها و

قصور را دارند و چه حسابهایی با چه مبالغی در بانکها، و در کجاها صدها هکتار زمین زراعتی کشاورزان را «دولت شاه» در اختیار آنان گذاشته است، آنوقت بدست آقای دبیر کل حزب توده خواهد آمد که غالب این مسئولین از راه خیانت به طبقه کارگر، از راه خیانت به طبقه دهقان، از راه خیانت به ملت ایران، از راه همکاری با دشمن میزیسته اند که اکنون «مقام» و «موقعیت» مسئول در حزب توده را نیز دارا شده اند.

حزب توده معجونی است از تمام طبقات مختلف

جامعه ما، و بطور عمده از طبقه خرده بورژوا، بی پاك سازی خود از سرشت طبقاتی خویش.

من آذربایجانی هستم، وطنم را بهتر میشناسم،

اکنون در تبریز مسئولین حزب توده آذربایجان چهار نفر هستند (گویا مجموع عضو آن نیز سیصد نفر).

مسئول اولی دکتر حسین جودت است که ذکر محاسن این «انقلابی» و اصحاب را باز گفتن است به «انقلابی» بودن این مرد کهنسال، تنها، این دلیل کافیست که او مسئول و رابط سازمان نظامی حزب توده با کمیته مرکزی بوده، و در عمل، در لورفتن و گرفتاری و اعدام افسران سازمان نظامی، حماقت سیاسی او، نقش اصلی را بازی کرده است.

دومی را بخاطر حسن شهرت و سوابق نیک و شهادت برادرش در جریان حوادث آذربایجان به لیدری آذربایجان گمارده اند، او کارگر نیست، سوابق درخشان مبارزه ای ندارد، تنها به فضل برادرش مینازد و نان او را میخورد، یگانه «امتیاز» او اینست که از سال ۱۳۳۲ تا اوایل سال ۵۸ در خارج از ایران میزیسته است!

اما دو نفر دیگر، هر دو ی اینها در تبریز با من در پس از کودتا زندانی بودند.

یکی آنزمان بنا بود، بنای روزمزدی و تهی دست، از زندان که آزاد شد، و کیفیت آزاد شدنش را من نمیدانم، نمیدانم او هم «تفر» داد یا نداد، امیدوارم نداده باشد.

اما، پس از آزادی شد معمار و سپس مقاطعه کار ساختمانی!! (در جریانات اخیر این ساختمان از اختیار حزب خارج شده است). و از راه مقاطعه کاری، صاحب آلف والوف، صاحب چندین ساختمان چند طبقه ای که یکی از آنها را اجاره داده است بماهی ۱۲ هزار تومان!! و یکی را هم، «پیشکش» داد به حزب توده ایران و شد «لیدر» حزب!! و اخیراً هم برای دفتر «حزب طبقه کارگر» میل ده هزار تومانی خرید این بنای روزمزد دیروزی که آه در بساط نداشت، چگونه امروز شده میلیونر!!

اگر از خود او پرسند جواب خواهد داد که: «خوب، کار کرده ام، زحمت کشیده ام، با عرق جبین و کد یمین، میلیونر شده ام و هرگز بهره کشی از کارگر و آن کارهای مقاطعه کاری مرا به ثروت نرسانده است»!

اما، هستند کسانی که بیایند و توی روی این «لیدر» حزب توده ایران، این «لیدر» «طرفدار طبقه کارگر» و «دشمن استثمار» بگویند که از کدام راه «حلال» و «اخلاقی» اینهمه پول را گرد آورده است.

و خواهند گفت که او، کارگاههای ساختمانی را، برای خود و بارانش، با وجود داشتن زن و بچه، «تبدیل به عشرتکده» کرده بوده است!!!

و نفر سوم:

او هم با مازندانی بود، اول او و برادرانش آسیابان بودند، بعد شدند صاحب کارخانه آرد آسیاب کنی، سپس از بزرگترین سرمایه داران و سپس سرمایه دار وابسته باستعمار، وارد کننده موتور

برق «گویا» از انگلستان و دارای تجارتخانه در خیابان سعدی تهران و در تبریز هم !!

اگر از این لیدر هم پرسند که از چه راهی باین همه ثروت و سرمایه رمبیدی و از چه راهی با امپریالیزم هم پیمان و همکاری شدی؟! جواب خواهد داد که با دسترنج «خودم» !!

و اما، این آقای لیدر و سرمایه دار بزرگ، سال ۳۲ و ۳۳ در دادگاه تجدیدنظر از کسانی بود که بحزب و ایده ثولوژی خودش پشت پا زد و «تفر» داد !!

حالا، کسیکه به حزب و ایده ثولوژی خودش «تفر» گفته است، شده است لیدر همان حزب «تفر» !! و اما «اعضا ساده» این حزب، یکی از اعضای ساده و قاعده و تند این حزب در تبریز دکتريست که از «هیج» بهمه چیز رسیده است، «فصری» ساخته که ماهی فقط ۳۵ هزار تومان عایدی دارد از راه اجاره و مسلماً او هم مدعی است که این فصر را از راه بهره کشی از انسانها و از کارگران، و از راه خوردن و بلعیدن دستمزد کارگران نساخته است !!

(اگر بگویند نه، خواهم آورد کارگری را که این کمونیست (حق آن کارگر پیر را خورده است.)

او دانشجو بود که پس از کودتا زندانی شد، در «دادگاه نظامی» در جواب این سؤال که بچه علت عضویت حزب تسوده را پذیرفتی گفته است که:

«بخاطر دختر فلان خانوازه» خانوادهای که در طول تاریخ آذربایجان و اکنون نیز مظهر شرف شخصی و شرف ملی بودند و هستند.

و بنا بر چنین ترکیب طبقاتی و خصلت و جوهر و سرشت طبقاتی است که حزب توده ایران نمیتواند به بیند که «قیام» بهمن ماه، نیز یک

قیام طبقاتی بوده است باوجه و شیوه ایرانی آن.

و بنا بر چنین وابستگی طبقاتی است که نمیتواند حزب توده ایران به بیند که کارهای حزب توده، دنباله روی است از بورژوازی و ارتجاع و آنرا «قاطعیات انقلابی» می ستاید نه دنباله روی، (رجوع کنید بمقاله مردم شماره ۲۱ شنبه ۱۲ خرداد ۵۸، زیر همین عنوان)

و بنا بر چنین وابستگی طبقاتی و دنباله روی است که حزب توده ایران از استعفای صادق خلخالی، انسان کش نامدار، از حاکمیت شرع تأسف میخورد (رجوع کنید به مردم شماره ۱۹ - دوشنبه ۷ خرداد ۵۸)

روزنامه مردم، از گان مرکزی حزب توده ایران،

در شماره ۱۶ - دوشنبه ۳۱ اردی بهشت ۵۸، زیر عنوان لیبرالیسم و دمکراتیسم، مینویسد:

«مشی عمده سازی مسئله «آزادیهای دمکراتیک» حکومت خلق

«به معنای بورژوازی این کلمه را ما «لیبرالیسم»

«می نامیم، وقتی عمده سازی مسئله نبرد پیگیر

«زحمتکشان جامعه را ما «دمکراتیسم» انقلابی خلق می شماریم، تردیدی

«نیست که هیچیک از دو خط مشی، منکر نکات مشی دیگری نیست ولی

«صحبت بر آنست که در این مسئله تکیه باید بر روی کدام نکات انجام

«گیرد، مثلاً اگر «آزادیها» (که از مواهب بزرگ يك جامعه مترقی

«است و پاس داشتن آنها برای دولت و مردم فریضه است) بخواهد

«افزای در دست گروهها و افراد قرار گیرد، برای آنکه از آن، برضد

«استقلال، برضد حکومت خلق، برضد عدالت اجتماعی استفاده کنند،

«تکلیف مانسبت باین گروهها چیست»؟

حزب توده ایران با بیان این مطلب، تلویحاً و در لفافه، نخست دستگاه حاکم کنونی را، و دولت منبعث از چنین دستگاهی را، دولت

بازرگان و عباس امیران نظام و هاشم صباغیان و مصطفی چمران و صادق قطب‌زاده و صادق طباطبائی و رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای را، حکومت خلق مینامد.

آیا میشد دولت بازرگان و عباس امیران نظام و هاشم صباغیان و حسن نزیه و مانند‌های اینان را دولت خلقی نامید؟

حوادث جواب داد، با قدرت و شدت هم جواب داد:

نه اسرار حزب توده، توجه ندارند که در حکومت بورژوازی، بنا به خاصیت و خصصت و ساختار و ترکیب طبقاتی آن، لیبرالیسم، بمعنی اجتماعی آن، یعنی دموکراتیزم بورژوازی، باید حاکم شود و در چنین شکلی، انتقاد و گفتن نکات و نقاط ضعف بورژوازی ضروریست و برای انقلاب نیز مفید است، مگر شکل زندگی انسانها، (چگونگی مناسبات تولیدی) شکل اندیشه‌ای انسان‌ها را ترسیم نمیکند؟

«مجموع مناسبات تولیدی، سازمان اقتصادی جامعه، یعنی آن بنیان واقعی را تشکیل میدهد که روبنای سیاسی و قضایی بر آن قرار گرفته است» (لنین، دوستان مردم کیانند مجموعه ص ۳۸).

«مجموع طبقه تمام روبنا را برپایه شرایط مادی خود و مناسبات اجتماعی وابسته بآن ایجاد میکند و بآن شکل میدهد» (کارل مارکس - ۱۸ برومشر ص ۴۷).

و در چنین وضعی، وقتی مناسبات تولیدی، بر بنیاد بورژوازی است، شکل روبنایی آن نیز انعکاسی از زیربنای آن خواهد بود.

و در این صورت آزادی‌های دموکراتیک بورژوازی، الزامی است. و اگر کس و کسانی، مانند سران حزب توده ایران بگویند که: «ولی اگر کسی خواستار آنست که کار انقلاب ادامه یابد و تحکیم شود، در این صورت روش او تفرقه افکنی، جنجال‌سازی و اتهام‌زنی و میدان دادن به مفسده‌جویان و توطئه‌گران پس پرده تحت

«عناوین و بهانه‌های مختلف نیست، روش او اینست که عمده را از یاد ببرد و تحت عنوان دفاع از «آزادی» سیاست «اتحاد و انتقاد» نسبت به «رژیم ناشی از انقلاب» را به سیاست «انتقاد خشن و تعرض آمیز» بدل کند روش ما این نیست که عمده را از یاد ببرد و تحت عنوان دفاع از «انقلاب» سیاست «اتحاد و انتقاد» نسبت بسایر نیروهای انقلابی را به سیاست «انتقاد خشن و تعرض آمیز» نسبت بآنها بدل کند» (رجوع کنید به همان مقاله از مردم).

دروغله اول شناختی از اجتماع ایران و انقلاب بطور عام و قیام ۲۲ بهمن بطور خاص ندارند.

«رژیم ناشی از انقلاب» که آقایان سران حزب توده مرقوم میفرمایند، عدم معرفت سران حزب توده بر اجتماع ایران و شکل و ماهیت قیام ما را بطور وضوح و عیان نشان میدهد.

«رژیم ناشی از انقلاب» مفهوم حقیقی آن اینست که طبقات قیام‌کننده بر علیه رژیم ساقط شده،

قدرت سیاسی (حاکمیت) را بردست گرفته رژیم نوی جای‌نشین رژیم کهنه سازند.

عناصر قیام ما را طبقات زحمتکش ملت ایران تشکیل میداد که در خیابانها و میدان نبرد در عشرت آباد، در جی، در باغشاه و پیش از آنان در سیاهکل، به جنگ و ستیز گرم و خونین با دشمن پرداخته، جان شیرین خود را فدا کردند.

و اینها بودند که رژیم سلطنتی را واژگون کردند و اینها استحقاق و اولویت داشتند که حاکمیت را در دست داشته باشند، نه کسانی مثل بازرگان و عباس امیران نظام و قطب‌زاده و دکتر یزدی و دکتر بهشتی و هاشمی رفسنجانی و نظایر اینها که شخصیت سیاسی و اجتماعی و حتی اخلاق شخصی آنها بر ملت ایران مجهول است (و بتازگی پرده از روی

شخصیت آنها برداشته میشود) و سالیان دراز دور از میهن، دور از صحنه نبرد بودند نه زندان دیده‌اند، نه شکنجه، نه زجر و نه عذاب، در اروپا و آمریکا گشته‌اند، تفریح کرده‌اند، ویسکی خورده‌اند و هزاران کثافات دیگر کرده‌اند، حالا آمده‌اند در ایران شده‌اند، نمازخوان و مسلمان و عابد و زاهد!

ونه خون ریخته‌اند و نه خون داده‌اند.

اینها، این مجهول‌الهویه‌ها، چه حقی داشتند و اکنون نیز چه حقی دارند که حاکمیت را در دست داشته باشند و خود را مدعی ولایت صغار (ملت ایران) بدانند.

ودر وهله و مرحله بعدی، چنان اظهار نظرهایی از جانب سران حزب توده، امکان‌دادن بشکل فاشیستی حکومت است، یعنی هشدار دادن و بیدارباش گفتن به حکومت، برای محور و محام و کشتن و از بین بردن آزادیهای دموکراتیک و ایجاد فاشیسم است، در ایران.

«با اینکه حزب توده ایران با صراحت و قاطعیت پاکسازی در مطبوعات را از عوامل ضد انقلاب بارها طلب کرده و توقیف آئیندگان و جراید نظیر را در این چارچوب درست دانسته است» (نقل از مردم شماره ۵۳ پنجشنبه ۲۵ مرداد ۵۸).

«اما آزادیهای دموکراتیک آنها به شکل غریبی آن، سودمند نیست اینکه هر گروه بی مسئولیتی به پیروی از یک مقدار نظریات ضد اجتماعی بتواند نظم و تکامل جامعه را مختل سازد» (از همان شماره «مردم» صفحه ۴ - دموکراسی بچه معناست).

گفتن (دموکراسی بشکل غریبی) از یک «حزب طبقه کارگر» معتقد به مارکسیسم، درست بمعنی خروج از شکل طبقاتی، و تقسیم جوامع بمناطق جغرافیای سیاسی،

و اعتقاد به ماوراء طبقاتی (اولترا کاتگوری) بودن جوامع است. این «دموکراسی غریبی» نیست که بر مطبوعات لیبرالیسم را میدهد. این، لیبرالیسم بورژوازیست که بر حسب طبیعت خود اجباراً بی آنکه خود بخواهد، شکل خود را در مطبوعات نیز نشان میدهد. حزب توده ایران و روزنامه از گان مرکزی آن، مردم، معتقد بر سوخ و نفوذ «ضدانقلاب» در داخل مطبوعات، از آنجمله، آئیندگان و آهنگر است.

«توقیف روزنامه آئیندگان و آهنگر بادیگر مسئله آزادی مطبوعات را در ارتباط با دفاع از انقلاب و مبارزه با ضدانقلاب مطرح است» (نقل از مردم شماره ۵۲ دوشنبه ۲۲ مرداد ۵۸).

کاش من میتوانستم خود مرا قانع بکنم که حزب توده ایران، تنها و تنها، بدین خاطر این مطالب را مینویسد که:

«ضدانقلاب و امپریالیسم و بازماندگان رژیم پهلوی از مواضعی که در اختیار دارد برای تحریک، توطئه، آشوب، تفتین، تفرقه افکنی، اخلال، خرابکاری، سردرگمی، گمراهی و در یک کلمه برای تضعیف انقلاب، و رهبری انقلاب استفاده میکند، از جمله از مطبوعات» (نقل از مردم همان شماره).

کاش من میتوانستم باور بکنم که حزب توده ایران، این مطلب را از روی باور و ایمان و عقیده خالص و خلص مینویسد و هیچگونه غرضی و مرضی و نظری در آن نهفته نیست!

اما، آنچه که عامه مردم پذیرفته است اینست که حزب توده ایران، این نوع مطالب را محض رضای خدا هرگز نمی‌نویسد:

غرض و غرضهای شخصی‌ای در آنها مستتر است.

این غرض و مرض هست که بردستگاه حاکم مداهنه بکند، حزب‌زبانی بکند، «آوانس» بدهد که اجازه بدهند او حزبش را و

دفترش را نگاهدارد و روزنامه مردمش را بنویسد و خود را کاندیدای وکالت و وزارت و صدارت بکند. (مثل دوران حکومت قوام السلطنه) و این غرض و مرض هست که آیندگان روی خوشی به حزب توده نشان نمیداد و آهنگر هم با آن باصطلاح در افتاده بود، برای يك لحظه ما از نظر خود عدول میکنیم و میگوییم انشاءالله، غرضی و مرضی در کار نیست.

آیا این خود دستگاه حاکم نیست که باضعفهای خود، بامیدان دادن به حاکمیت بازرگانها (ارادتمند آیت الله شریعتمداری که اسناد ارتباط او را با امپریالیزم امریکا و اسناد ارتباط کسان او را در تبریز با ساواک و گرفتن يك میلیون تومان برای مبارزه بر علیه انقلاب را سازمان چریکهای فدایی خلق، این فرزندان رشید و از جان گذشته ملت و خلعهای زحمتکش ایران، منتشر کردند و اسناد نه میلیون تومان سرمایه گذاری آقای شریعتمداری را در يك کارخانه. واقعاً آقای شریعتمداری، این پول کلان را از کجا آورد؟ از ارنیه پدرش! (نکند، خاکم بدهن، العیاذ بالله، آقای شریعتمداری از جواهرات بریه (و شرعیه این سرمایه هنگفت را برداشت کرده باشد! نکند سرمایه (شرکت ساختمانی آقای مهندس حسن شریعتمداری، فرزند برومند آیت الله (نیز...؟ خدا یا بداد ما برس) و آیا خود دستگاه نیست که با بحاکمیت رساندن قطب زاده ها و امیران نظامها و قرنی ها و سرهنگ توکلی ها و صدها امثال اینان، (شنیده ام سرهنگ فتح الله دیده بان قاتل فرزندان آذربایجان، عضو ارشد ساواک را دستگاه حاضر بخدمت خود فراخوانده است).

و با فراموش کردن شعارهای اساسی انقلاب، استقلال و آزادی، با فراموش کردن مبارزه قاطع و مصمم با امپریالیزم.

امکان داد که ایادی امپریالیزم، در پشت سر آیندگان و آهنگر هم،

فرضاً، جبهه و سنگر بگیرند و از آنجا با انقلاب آتش بکشایند؟! «توقیف روزنامه آیندگان و آهنگر را، که نه فقط بر اساس ارتباطاتی که دارند، بلکه با نوشته هایشان بصد انقلاب کمک کرده اند، باید فقط در این چارچوب ارزیابی کرد» (مردم همان شماره). یعنی نوشته هایی که افشا میکرد، عاملیت امیران نظام را، وابستگی قطب زاده را، بازرگانان را و دیگران را، و نمیخواست تأیید بکنند مواضع غلط حزب توده را.

«امام خمینی در یکی از سخنرانیهای اخیر خود با اطمینان گفت که ضد انقلاب دیگر خطر بزرگی برای جامعه ما نیست، و انقلاب از عهده «ریشه های گندیده» رژیم گذشته که هنوز باقی است بخوبی «برمی آید» (نقل از مردم شماره ۵۴ دوشنبه ۲۷ مرداد ۵۸).

براستی اگر، «ضد انقلاب دیگر خطر بزرگی برای جامعه ما نبود» بچه علتی از نوشته ها و انتقادات روزنامه ها، عموماً، ترس و وا همه داشتند و بر آنها یورش بردند، تا ختنند و درهمه آنها را محکم بستند! واقعیت چیز دیگریست.

واقعیت اینست که حزب توده ایران، بنا به خصلت طبقاتی خویش، از گسترش دموکراسی در ایران و از انقلاب پرولتری هراس دارد.

«کارگران و دهقانان باید در شرایط مشخص کنونی، حتی المقدور از حربه اعتصاب و تحصن استفاده نکنند و اشکال دیگری از مبارزه را «برای تحقق خواسته های بحق خود برگزینند» (نقل از اعلامیه کمیته «مرکزی حزب توده ایران، مردم شماره ۹۹ پنجشنبه اول آذر ۵۸).

این عبارات و کلمات قصار انسکلوپدیک را باید بقاموس الاعلام مبارزات جهانی افزود!

بلی!

اینست مفهوم و مضمون و شکل مبارزه در قاموس حزب توده ایران:

اعتصاب ، نه !

تحصن ، نه !

تظاهرات ، نه !

خشونت ، نه !

انقلاب هم ، که نه !

پس چه باید کرد ؟

همان کاری را که خرده بورژواها میکنند .

باید نشست توی خانه ، در بروی خود بست ، دست روی دست

گذاشت و منتظر جناب عزرائیل شد !

ها ؟ !

این راه را پیشنهاد میفرمایند آقایان سران حزب توده !؟

همان راهی را که در کودتای ۲۸ مرداد ، در پیش گرفتید :

(توی خانه هایتان بنشینید و منتظر دستور باشید) یعنی منتظر

کت بسته به قزل قلعه رفتن باشید ! (و یا با فرمان سازمان نظامی دستور

(حزبی) دادید که خود را بفرمانداری نظامی معرفی بکنید ، چون عده

زیاد است شمارا نمی کشتند) !

حزب توده ایران ، اینرا نیک میدانند که عمر او ، بعمر دستگاه

حاکم امروزی بسته است ، و عمر دستگاه حاکم امروزی هم

نسبت معکوس دارد با میزان رشد شعور و درك سیاسی طبقه کارگر

ایران ، هرچه رشد شعور سیاسی طبقه کارگر ایران بیشتر باشد ،

عمر دستگاه حاکم امروزی کمتر خواهد بود و با تبعیت با آن ،

عمر حزب توده ایران نیز .

و یا زوال عمر دستگاه حاکم امروزی ، نسبت مستقیم دارد با

سرعت رشد فکری و سیاسی و تشکل طبقه کارگر ایران .

هرچه رشد فکری و درك سیاسی طبقه کارگر ایران و تشکل آن ،

تندتر و سریع تر و زودتر و بیشتر باشد ،

زوال عمر دستگاه حاکم کنونی و در نتیجه زوال عمر حزب توده

ایران ، تندتر و زودتر خواهد بود .

بستن در روزنامه ها و تصرف دفاتر سازمانهای دموکراتیک ،

حمله و هجوم بسازمانهای دموکراتیک سیاسی مورد اعتماد طبقه کارگر ،

محققاً يك شبه کودتا بود .

شبه کودتا ، بدین معنی که چون هیچیک ، آری ، هیچیک از

خواستهای قیام ، به جز رفتن «شاه» و جمهوری اسلامی ، عملی نشده بود .

شبه کودتا بود ، که چون روز بروز مردم از دستگاه حاکم ،

دورتر و دورتر میشدند .

شبه کودتا بود که چون به هیچیک از پرسشهای جامعه امروز ما ،

پاسخ پذیرفتنی داده نشده بود .

ناگزیر ، يك حرکت تند میخواست ، تا افکار و انظار را به جانب

آن حرکت سوق دهد .

شبه کودتا بود ، بدین خاطر که بدون دغدغه خاطر ، با سلب امکان

مخالفت و مقاومت از مردم ، فرمان حمله مغولی به کردستان داده شود

و مردم آن دیار بجلوی جوخه کشتار و اعدام روانه شوند .

شبه کودتا بود بدین منظور که عمر حاکمیت بازرگانها ،

امیران نظامها ، چمرانها ، قطب زاده ها ، دکتر یزدیها .

و برابر با آن ، عمر حزب توده نیز ، دیرتر بسر رسد !

آیا هرگز بسر نخواهد رسید ؟

جواب اینرا تاریخ خواهد داد و خیلی زودتر هم خواهد داد !

«برای کارگران آگاه و وظیفه‌ای مهمتر از درک جنبش طبقه خویش، ماهیت آن، هدف و وظایف آن، شرایط و شکلهای عملی آن نیست، زیرا تمام نیروی جنبش کارگری بسته بدرجه آگاهی و جنبه توده‌ای آنست» (لنین، مدارك ابژکتیف درباره نیروی جریانه‌های مختلف در جنبش کارگری مجموعه ص ۲۷۴).

روزنامه مردم ارگان کمیته مرکزی در شماره ۱۴،

حزب توده ایران
و مسائل ملی و
مسئله کردستان

چهارشنبه ۲۶ اردی بهشت ۵۸ زیر عنوان باحروف
درشت خودمختاری آری، تجزیه طلبی نه،

مینویسد:

«حزب توده ایران نخستین نیروی سیاسی در کشور است که سالیان دراز در راه تأمین حق خودمختاری اداری و فرهنگی خلقهای ساکن میهن ما مبارزه و در این راه همیشه مورد حملات شدید ارتجاع داخلی و امپریالیسم حامی آن واقع گردیده است، معضل مهم و حیاتی حق خودمختاری اداری و فرهنگی در چارچوب وحدت ملی و با حفظ اکید استقلال و تمامیت ارضی ایران، یکی از مواد اساسی برنامه پیشنهادی حزب ما برای تشکیل جبهه متحد خلق است».

این، يك دروغ و گزافگویی صرف و آشکار است که حزب توده معتقد است «نخستین نیروی سیاسی در کشور است که سالیان دراز در راه تأمین خودمختاری مبارزه کرده است».

آدم وقتی چیزی مینویسد بهتر است کمی دقت بکند، همه را کورو کورلال و احمق و نادان حساب نکند، خلقها و مردم و انسانهای متن تاریخ را در نظر بیاورد.

اولاً، قبل از حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان،

سوسیال دموکراتهای آذربایجان به قیادت شهید شیخ محمد خیابانی در این راه نبرد کرده جان باخته‌اند.

و ثانیاً، اگر مسئله آذربایجان و کردستان در سال ۱۳۲۴ منظور سران حزب توده ایرانست، تاریخ خلاف اینرا میگوید و در «سرایی بنام حزب توده ایران» نیز گفته شد که حزب توده ایران در مسئله آذربایجان نتوانسته موضع مشخص و خاصی اتخاذ بکند.

حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را حزب توده ایران از دیدگاه کور و تجریدی و منافزیکگی نخرده بورژوازی خود می‌بیند و

«عدم درک و ظایف سوسیالیستی، نسبت بملل تحت فشار و نیز «نشخوار خرافاتی که از بورژوازی «عظمت طلب» کسب گردیده است» (لنین درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش مجموعه ص ۳۶۶).

و آنرا مجرد میکند فقط بمسئله زبان و اداره.

نه برخواست تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملتها، بر اساس سوسیالیسم و بر اساس مبارزه رهایی بخش پرولتاریای مجموع ایران.

«حزب توده ایران، از بدو تأسیس خود، مبارزه برای برانداختن هر گونه محرومیت ملی را برای خلقهای غیر فارس که در سرزمین میهن ما زندگی میکنند، یکی از مهمترین مواد برنامه سیاسی خود قرارداد

«حزب توده ایران از همان آغاز بر آن بود که وحدت ملی در «کشوری که خلقهای متعددی در آن زندگی میکنند، تنها و تنها بر پایه «احترام متقابل این خلقها بیکدیگر امکان پذیر است. این احترام متقابل

«میطلبد که در چارچوب تمامیت ارضی و مرکزیت دولتی کشور واحد، «هر يك از این خلقها بتوانند خودمختاری اداری و فرهنگی خود را «تحقق بخشند، بزبان مادری خود تحصیل کنند و در تمام شئون زندگی

«اجتماعی به زبان مادری خود تکلم کنند و آداب و رسوم و معتقدات

«دینی و اجتماعی خود را آزادانه و بدون هیچگونه قیدی که از تحمیلات «خلق» به خلق دیگر سرچشمه بگیرد. بکار برند» (نقل از مردم شماره ۵۲ «دوشنبه ۲۲ مرداد ۵۸»)

این ، يك عقب نشینی و عقب گرد مشعشع و مطمئن از مواضع و شعارهایی است که قبل از قیام ۲۲ بهمن و قبل از «آزاد شدن فعالیت» حزب توده ، میداد .

حزب توده در اعلامیه ها و سخن پراکنی هایش از رادیو پیک ایران ، در هر فرصتی و در هر مناسبتی ، برای ایران جمهوری فدراتیو ، بر اساس فدراسیونهای ملی خلقهای ایران طلب میکرد .

حال چه شد که حزب توده ایران نعل وارونه میزند ؟ این ، واقعاً کوردلی خورده بورژوازی است تصور شود که خلقهای گوناگون ایران ، خلق کرد و ترک و ترکمن و بلوچ و عرب ، تنها خواستشان اینست که بزبان مادری خودشان حرف بزنند و بنویسند و در ادارات دولتی هم ، بجای مثلاً يك فارس ، يك کرد در کردستان ، يك آذربایجانی (رحمت الله مقدم مراغه ای) در تبریز استاندار بشود !!

این ، کوتاه بینی خورده بورژوازی است که حزب توده ایران ، همیشه گرفتار آن بوده است .

«وظیفه عبارتست از حفظ وحدت مبارزه طبقاتی پرولتاریا در «راه سوسیالیزم و دفع انواع نفوذ ناسیونالیستی ، اعم از بورژوازی «ویا باند سیاه در بین ملت های ستمکش» (لنین درباره حق ملل در تعیین «سرنوشت خویش ، مجموعه ص ۳۷۲)»

خلقهای مختلف جامعه کثیرالمله ایران ، در طول دوران تمام زندگی خویش ، دست کم از دوهزار و پانصد سال پیش تا با امروز ، از زمان داریوش تا با امروز (رجوع کنید بتاریخ ایران ص ۳۱) علاوه

بر ستم طبقاتی ، ستم عظمت طلبی ناسیونالیستهای فارس را نیز کشیده اند ، و قطع این ستم و ستم ها ، نه از راه حرف زدن با زبان مادری و نه از راه رفم اداری ،

بلکه از راه قطع تسلط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی استعمار در وهله اول ، و قطع تسلط بورژوازی لیبرال در مرحله بعدی خواهد بود ، آنهم در پناه انقلاب پرولتاری ، نه چیزی دیگر .

مسئله ملی ، وقتی از راه انقلاب پرولتاری و از راه انقلاب طبقات زحمتکش حل شود ، نمونه اتحاد ملی ایران ارائه خواهد داد که در جنگ جهانی دوم در شوروی دیده شد .

در جنگ جهانی دوم ، در دفاع از مسکوی قهرمان و همه جای میهن کبیر سوسیالیزم ، همه خلقهای شوروی ، روس و قزاق ، اوکرائین و آذربایجانی و گرجی و مسلمان و مسیحی ، همه و همه ، در آن شرکت بیدریغ داشتند و هرگز ، يك لحظه هم ، مدافعان گرد و دلاور آن ، خلقهای همه شوروی و حزب کمونیست آن و استالین بزرگ آن ، از فداکاری از اینار جان بازپس نایستادند .

چنین است مسئله ملی در سوسیالیزم .

حزب توده میگوید :

«دو خط مشی بکلی جدا گانه درباره حل مسئله کردستان بچشم «میخورد ، یکی همان خط مشی قهر آمیز سنتی است که از «سرکوب» و «پاک سازی» و «بخاک انداختن» صحبت میکند و دیگری خط مشی «است که از مذاکره و حل مسالمت آمیز و گشودن راه بسوی آرامش «و برادری و اتحاد سخن میگوید :

«خط مشی نخست همان خط مشی است که کار را پای جاد فاجعه کردستان کشانده و هنوز هم در نهایت جان سختی دست بردار نیست و

« گزارش نماینده امام خمینی که دیروز در «مردم» انتشار یافت ، پرده
از برخی ابعاد آن برمیدارد .

«خط مشی دوم که از متن انسانی و منطقی نظام نوین انقلابی ما (!!)
نشست میکند و آقای داریوش فروهر نامور راه گشایی و مشکل گشایی
« آنست ... » (نقل از مردم شماره ۶۹ پنجشنبه ۲۶ مهر ۵۸) .

آن خط مشی «داریوش فروهر»ی که حزب توده ایران ، آنرا
یگانه راه حل مناسب مسئله کردستان میداند .
منجر شد ، براه حل تماماً خدعه و دسیسه و کلک و نیرنگ ، توأم
با مقادیر زیادی دروغپردازیهای بورژوازی !

حزب توده ، چنین راه حلی را «مناسب» میداند !
« حزب توده ایران ، با بهره گیری از تجربیات بسیاری که در
« زمینه تلفیق این دو جهت مبارزه درمیهن ما ، و در سایر کشورهای نظیر
« ایران وجود داشت ، از همان آغاز معتقد بود که در شرایط ویژه انقلاب
« ایران باید از همه نیروهای وفادار با ماجهای انقلاب ، نهایت درایت
« و آمادگی برای تفاهم و اجتناب از تأثیر تلاشهای دشمنان انقلاب ،
« برای حل این مسئله دشوار بکار برود » (نقل از مردم شماره ۵۵ دوشنبه
« ۲۹ مرداد ۵۸) .

بنظر حزب توده ایران و روزنامه مردم «نهایت درایت و آمادگی
برای تفاهم» جز این معنی نمیدهد که خلق کرد از تبرد گرم و خونبار
در راه آزادی ملی دست بردارد ، اسلحه را بر زمین بگذارد و خود را
کت بسته و دست بسته تسلیم نماید و زنان و بر زمین زده در مقابل صادق
نخالی ها به ندبه وزاری و استغفار بیفتد !!

این خصیلت دائمی حزب توده ایران بوده است که از حرکات
انقلابی و ا همه داشته باشد ، بترسد ، از خون بترسد ، از مرگ بترسد ،

از کشتن و کشته شدن بترسد ، از انقلاب بترسد .
حزب توده در روند مبارزات خلق کرد ، همیشه به شانتاژ و
پرو و کاسیون و سم پاشی و نفاق افکنی و به گرزک و بهانه دادن بدست دستگاه
حاکم متوسل شده است .

« میدانیم که حزب توده ایران ، نخستین سازمان سیاسی بود
« که نادرست بودن «راه حل نظامی» را مطرح کرد و کوشید تا برای
« نجات میهن ما از مخمصه خونینی که بدست امپریالیزم و صهیونیزم
« و ارتجاع در کردستان پیاشده برهبری انقلاب و بدولت جمهوری
« موقت اسلامی ایران یاری کند .

« ما میدانیم که نیروهای امپریالیستی ، صهیونیستی و بقایای
« رژیم سرنگون شده پهلوی حوادث کردستان را تحریک میکنند
« و دامن میزنند ، چه بسا آنها خود را در صف مردم جازده اند ... »
« (نقل از مردم شماره ۶۳ پنجشنبه ۱۹ مهر ۵۸) .

ملاحظه میفرمایید که با چه وقاحتی حزب توده ایران ، قیام حق طلبانه
مردم کردستان را «مخمصه خونینی» میداند که «بدست امپریالیزم و
صهیونیزم» در کردستان ایجاد شده است !
این همان سخنهایی است که دشمنان آزادی خلقهای ایران ، بهمه
مبارزان راه آزادی خلقهای ایران ، ب مردم ترکمن ، به بلوچ به عرب و
به آذربایجانی نیز گفته است ، همیشه .

آیا ، این خود ، امکان دادن از طرف حزب توده ایران ، بسر کوب
خلق کرد ، به تحمیل جنگ ناخواسته ب مردم کردستان و دیگر خلقهای
ایران نیست ؟!

آیا ، این تحریک شوونیستهای فارس ، برای حمله و هجوم
برای قتل و کشتار دسته جمعی زنان و مردان بی دفاع ، و تخریب دهات
و خانه و کاشانه مردم نیست ؟

آیا، این همان چیزی نیست که صادق خلخالی و دریادار مدنی
برای کشتن مردم عرب خوزستان، خواستار است؟
آیا، این همپالنگی شدن با چمرانها در کشتار بیدریغ خلق کرد
نیست؟

آیا، این دفاع از جعفر بایها در ترکمن نیست؟
حزب توده ایران، برای مردم ترکمن صحرا و ترکمانان نیز
همین خواب را که برای مردم کردستان دیده بود، دیده است، حزب توده
در گنبد هم همان نقشی را بازی میکند که در کردستان بازی کرد،
پرووکاسیون، تحریک دولت بر علیه مردم، انداختن گناه بر گردن با اصطلاح
خودشان، «چپ نما»ها و تضعیف روحیه مردم و تفرقه صفوف نبرد!

حوادث خونین ۱۹ بهمن ۵۸ گنبد را همه میدانند که از کدام
ناخیه آغاز شد، کهها بودند که راه پیمایی با اجازه سازمان چریکهای
فدایی خلق را با خون آغشته کردند، حزب توده در مردم میگوید
«چپ نما»ها!

واقعاً بنام این رو را، واقعاً آفرین باد بر چنین «حزب طبقه
کارگر» که دشمن کارگر است.

مسئلاً حزب توده ایران، برای مردم آذربایجان و برای مردم
بلوچ و عرب نیز «خوابهای خوش تعبیری» دیده است!

قانون اساسی جمهوری اسلامی، بدون درك	حزب توده
شرایط عینی جامعه امروزی ما تنظیم و به	ایران و
«تصویب» مجلس «خبرگان» رسید و بفراندم	قانون اساسی
هم گذاشته شد و رأی «اکثریت» را هم آورد،	
رأی آری حزب توده را هم.	

این «قانون اساسی» بهیچیک از اساسیترین، اصولیترین و

مبرمترین پرسشها و خواستههای جامعه امروز ما، پاسخ مثبت نمیدهد،
که هیچ.

نکات منفی زیادی هم در بردارد.

این قانون، بمسئله مبرم جامعه ما، بمسئله روابط و مناسبات
تولیدی، بمسئله مالکیت بر ابزار تولید که زمین هم جزو آنست نتوانسته
جواب درست و عینی بدهد.

در این «قانون اساسی» هرگز نظرات و طلبات و تمنیات و خواهشهای
عناصر انقلاب بر آورده نشده است.

عناصر مادی انقلاب را، طبقات زحمتکش و روشنفکران
زحمتکش ملت و خلقهای ایران تشکیل میدادند.

در صفت مقدم جبهه نبرد در میدان و صحنه جنگ، طبقات زحمتکش
ملت ایران بودند و نیز اینها بودند که جان باختند و خون ریختند و
براهرمی چون محمدرضای پهلوی غالب و فائق آمدند و اساس سلطنت
ستمکار پهلوی و بنیاد رژیم پوسیده و منحط «شاهنشاهی» را در نور دیدند
و شالوده جمهوری را ریختند. و اینها هستند بنیادگذار جمهوری
ایران، نه دیگری و دیگران، و اینها باید میبودند که در تنظیم «قانون
اساسی» دخالت و تأثیر داشته باشند، نه دکتر بهشتی و منعظری و
و مانندهای آن.

و آنها بودند که میبایستی منافعشان پاس شده باشد، در «قانون
اساسی»، نه، بنی صدر و قطب زاده و عباس امیران نظام و بازارگانها.
نه بورژوازی و بورژوازی وابسته!

من نمیخواهم، در اینجا، تک تک اصول «قانون اساسی» جمهوری
اسلامی را مورد بحث قرار دهم و نقد و تنقید و ناسره را از سره، باز کنم

بحث بر سر اینست که حزب توده ایران گرفتار جمود مغزی و اندیشه‌ای شده است .

«قانون اساسی» جمهوری اسلامی، دست آورد انقلاب نیست، دست آورد غاصبین انقلاب، دست آورد و دست پخت خرده بورژوازی و بورژوازی و هم بورژوازی وابسته، و بر علیه کسانی است که انقلاب کردند، بر علیه طبقات زحمتکش ملت ایران، بر علیه خلقهای ستمدیده ایران،

با چنین تعریفی از «قانون اساسی» جمهوری اسلامی ایران، در اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده، مرقوم میفرمایند:

«کمیته مرکزی حزب توده ایران، طی نامه سرگشاده‌ای، پیش نویس قانون اساسی را در مجموع مثبت ارزیابی کرده و نظر خویش را درباره اصلاح و تکمیل و رفع نقائص پیش نویس قانون اساسی بتفصیل اعلام داشته است .

«اینک مجلس بررسی نهائی پیش نویس قانون اساسی تشکیل میشود قرار است انتخابات این مجلس در مردادماه انجام پذیرد .

«ریشه کن ساختن نفوذ امپریالیسم، بسرکردگی امپریالیسم آمریکا، در تمام زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و ایدئولوژیک، سرنگون ساختن رژیم سلطنتی وابسته پهلوی و استقرار «جمهوری اسلامی، تأمین و تضمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک، سالم سازی و توسعه اقتصادی ملی در جهت تأمین استقلال اقتصادی کشور و بهبود زندگی مردم، تأمین و تضمین حقوق ملی خلقهای ایران، اتخاذ سیاست خارجی مستقل، غیرمتعهد، صلحجویانه و «برابر حقوق» (نقل از مردم شماره ۳۷ - دوشنبه ۱۸ تیرماه ۵۸).

آیا واقعاً، انقلاب بهمه این خواستها رسید، و آیا واقعاً «قانون اساسی» جمهوری اسلامی، این دست آوردهای انقلاب را تصدیق و تثبیت و تضمین کرد؟

اعلامیه حزب توده ایران میگوید که انقلاب برای ما «تأمین آزادی احزاب، سندیکاها، مطبوعات و اجتماعات و اقداماتی بود قشرهای زحمتکش جامعه و غیره» آورد!

این جمود مغزی نیست که سران حزب توده ایران معتقد هستند که انقلاب برای ما «تأمین آزادی» آورد، «تأمین آزادی احزاب و سندیکاها» آورد و «تأمین آزادی مطبوعات» و از همه مهمتر اقداماتی بود قشرهای زحمتکش!

نه، جناب آقای مهندس کیانوری!

نه آقای احسان طبری!

نه «رفقای اعضاء کمیته مرکزی حزب توده ایران»!

این دستگاه، این «مجلس خبرگان» و این «قانون اساسی» برای ما آزادی احزاب و سندیکاها و مطبوعات و اجتماعات نیاورد.

برای ما شبه فاشیسم آورد، خفقان آورد، توتالیسم و دسپوتیزم آورد!

این دستگاه و این «مجلس خبرگان» و این «قانون اساسی» برای قشرهای زحمتکش جامعه ما، گرانی آورد، بیکاری آورد، گرسنگی آورد، و بی خانمانی!

و برای خلقهای ما، کشتار آورد و ژنوسید آورد و خانه خرابی آورد!

همان چیز را آورد که «شاه» میکرد .

و همان چیز را آورد که بر علیه آن قیام و انقلاب شده بود .

حزب توده ایران در مردم شماره ۳۳ شنبه ۹ تیر ماه ۵۸ میگوید :

« حاکمیت خلق از طریق مجلس شورای ملی و شوراهای محلی

« و حقوق اداری و فرهنگی در واحدهای ملی ، باید در قانون اساسی

« تصریح و تأمین شود » .

آیا این «قانون اساسی» این حقوق را برای خلق های کرد و

بلوچ و ترکمن و عرب و آذربایجانی تأیید و برقرار کرد ، نمونه های

آنها داریم در کردستان و گنبد می بینیم !

و مردم شماره ۵۰ چهارشنبه ۱۷ مرداد ۵۸ نوشت :

« قانون اساسی ایران ، باید بازتاب انقلاب ضد امپریالیستی و

دمکراتیک مردم ایران باشد » .

و آیا این «قانون اساسی» به ۳ هدفی که در نطق پرطمطراق

احسان طبری در چمن دانشگاه ایراد کرد ، رسید .

«استقلال سیاسی و اقتصادی و رهایی از بند نو

«استعماری و شرکتهای چند ملیتی کشورهای

«امپریالیستی است . نیل باین هدف بسیار دشوار

« و روند آن طولانی است و برای پیروزی در این روند باید خود را

« برای فداکاری های گوناگون آماده ساخت و از نظام مصرفی و انگل

« صفتی ، به سوی نظام تولیدی و آفرینندگی رفت .

« نیل به عدالت اجتماعی ، یعنی محو دره فاحش

« فقر و ثروت و تأمین حقوق حقه زحمتکشان

« شهر و ده است . این نیز مبارزه ایست بفرنج و

« طولانی ، زیرا لازمه حل آن ، حل مسائل مختلف در زمینه صنعت ،

« کشاورزی ، علم و هنر ، حقوق ملی خلق ها و حقوق طبقات زحمتکش

« در زمینه نابرابری زنان و مردانست .

« نیل بوحدت نیروهای ملی و دمکراتیک در یک

هدف سوم « جبهه واحد خلق ، مجهز به یک برنامه واحد

« برای نوسازی جامعه ایران و ایجاد دموکراسی

« نوین ملی است ، که با لیبرال مآبی و پارلمان بازی بسورژانی غرب

« تفاوت کیفی دارد .

(نقل از مردم شماره ۱۰۴ چهارشنبه ۷ آذر ۵۸) .

آیا ، «قانون اساسی» ، ما را ، ملت ما و خلقهای ما را باین هدفها

رساند که شما گفتید :

« ما در همه پرسی قانون اساسی میگوئیم : آری » (نقل از

« مردم شماره ۱۰۵ شنبه ۱۰ آذر ۵۸) .

و از همه اعضا و جوارح و سلولها و هواداران کثیر العده لایتنامی

خود خواستید که بر آن رأی آری (با حروف خیلی درشت تر) ، بدهند

و این خواست خود را در شماره بعدی مردم نیز ، با همان «عظمت» و

«غلظت» تکرار کردید !

آیا قبول نمیکنید ، آقایان سران حزب توده ایران که بیماری

Crétinisme سیاسی شما هنوز هم درمان نیافته است و بهتر نیست

که به دارالعالجی ، بیمارستانی باشد یا بیمارستانی رجوع فرمایید !

خرده بورژوازی و سازمانهای سیاسی آن ، یا

پرولتاریا و سازمانهای سیاسی آن ، همواره ، در

طول تمام تاریخ ، در تعارض بوده است .

تعارض نارودنیکیها و اکونومیستهای روس بنا

سوسیال دموکراسی روس ، از تعارض خرده -

بورژوازی و پرولتاریا سرچشمه میگرفت .

حزب توده و

تعارض با

سازمانهای واقعی

سیاسی کارگری

تعارض بلشویزم و منشویزم نیز همین منشاء را داشت .

خرده‌بورژوازی در مقابل قطبهای مختلف جریانهای خودبخودی سرفرود می‌آورد ، و همیشه بنا به کشش و جاذبه طبقاتی خود ، جذب بورژوازی میشود و دنباله روی آن و غالباً در آن استحاله می‌یابد ، خرده‌بورژوازی ، سر بزنگاه ، جامیزند ، از حرکت انقلابی و گرم و آتشین طفره می‌رود و بی‌درنگ تسلیم جریانهای راست و انحرافی میشود .

خرده‌بورژوازی ناتوان از تشخیص جریان مادی تاریخ است و «تکامل تاریخی جامع‌الاطراف و مشحون از تضاد» جوامع را نمیتواند به بیند و درک بکند .

حزب توده ایران ، گویاترین و بهترین ممثل خرده‌بورژوازی در ایرانست .

حزب توده ، قبل از کودتای ۲۸ مرداد يك حزب دو قطبی بود ، قطب خرده‌بورژوازی و قطب پرولتری ، قطب خرده‌بورژوازی آن ، بعلت پایین بودن سطح درك سیاسی قطب پرولتری آن ، تمام حرکات انقلابی در داخل نهضت را اخته کرد و نازا و سترون ساخت .

و اکنون نیز حزب توده ایران ، مجموعاً در اختیار خرده‌بورژوازیست و بنابراین با پرولتاریای ایران و سازمان سیاسی آن سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در تعارض است .

خرده‌بورژوازی ، بنا به خصلت و شکل حیاة مادی خویش ، طبیعت آن تاکنونیک دارد .

خرده‌بورژوازی وقتی ملاحظه بکند که «کار» «دیگری» گرفته است ، بدون جستن و یافتن علت و یا علت «گرفتن کار» او با او بر قایت نامعقول می‌پردازد ، مثل يك مغازه‌دار ، مثل يك بنگاه معاملات

ملکی ، برای کاستن و کاسد کردن رونق «کار» او بانواع فیرنگها ، دیسه‌ها ، دروغپردازیها ، متوسل میشود ، تا مگر از اقبال و استقبال مردم نسبت باو بکاهد .

حزب توده ، الآن ، با سازمانهای دموکراتیک کارگری ، همین روش آنتاگونیزم را پیستی گرفته است ، چون «بازار» خود نگرفته ، چه بهتر ، با تهمت زدن ، با حقه و کلک و دوز و دروغگویی به موقعیت اجتماعی «رقیب» لطمه بزند .

و این درست خیانت آشکار است به طبقه کارگر ایران و به مبارزه آن .

خرده‌بورژوازی بنا به عدم صراحت و صداقت و شجاعت ذاتی ، همیشه زیر آبکی می‌رود ، با اصطلاح آب‌زیرکاه میشود ، از تعارض مستقیم و رودررو احتراز و حذر و ابا دارد .

حزب توده نیز همچنین ، خود ، مستقیماً و رودررو نمیتواند با پرولتاریای ایران و سازمان سیاسی آن ، بمبارزه علنی بر خیزد ، ناگزیر دستگاه دولتی را با جملات و کلمات و عبارات دو پهلوئی و دو معنایی بر علیه پرولتاریا و سازمان سیاسی آن می‌شوراند .

در تمام حوادث ایران ، این خصلت خرده‌بورژوازی حزب توده ، خود را بخوبی نشان داده است ، در کردستان ، در خوزستان ، در انزلی و در گنبد .

باین بریده از اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران ، چاپ شده در مردم شماره ۹۹ پنجشنبه یکم آذر ۵۸ توجه فرمایید .

«حزب توده ایران پیوسته هشدار داده است که در صفوف «ضد انقلاب ، هم عناصر چپ‌نما ، هم ساواکی و هم وابستگان به

« سازمانهای جاسوسی امپریالیزم وجود دارند، هدف آنها، تضعیف و براندازی حکومت انقلاب است و بدین منظور شب و روز در جستجوی عرصه فعالیت و عمل اند. »

شناختن دستگاه حاکم کنونی بعنوان « حکومت انقلاب » دست کم این معنی را میدهد که حزب توده ایران، هنوز هم، آری، هنوز هم؛ پس از عمری، نتوانسته طبقات را دریابد و بشناسد، جامعه ما را و بافت اجتماع ما را بشناسد و بداند که « حکومت » کنونی حداقل، حکومت خرده بورژوازی و بخشی از بورژوازیست که اگر نگوئیم تمام بورژوازی و بورژوازی وابسته، و منافع آن، با منافع طبقات زحمتکش ایران که نیروی مادی قیام ۲۲ بهمن بودند، همیشه در تضاد و تباین و مخالف است.

و آیا این بمعنی سنجیت طبقاتی حزب توده ایران با « حکومت » و سنجیت و تجانس او با خرده بورژوازی نیست؟

و آیا این بمعنی بهانه دادن بدست « حکومت » برای سرکوب هر حرکت خلقی، حرکت مردم بلوچ خلق کرد و ترکمن نیست؟

« در لحظاتی که ناوهای هواپیما بر آمریکا در فضای تهدید نظامی « کلتر »، بسوی سواحل ایران در حرکتند، در لحظاتی که پایگاههای « نظامی سردسته امپریالیستها در مصیره و بحرین و عربستان سعودی، « بشدت تقویت میشود و نیروهای ضربتی ویژه در آمریکا برای اعزام « بمبوریتی که سری اعلام شده در حال آماده باش کاملند، در لحظاتی « که نبرد ضد امپریالیستی خلق با اصلی ترین دشمن، یعنی امپریالیزم

« آمریکا، به یکی از اوجهای حساس و پرتلاطم خود رسیده است، « آری در چنین اوضاع و احوال سر نوشت ساز و در عین حال با شکوه، « این نیشخند زندگی است که پاره از گروههای چپ گر و چپ نما « بحث های پر قیل و قال و جنجال گوش خراش را در این زمینه برآه « انداخته اند که « آیا خرده بورژوازی حاکم، ظرفیت او توان « مبارزه بر علیه امپریالیسم را دارد یا خیر » (نقل از مردم شماره ۱۰۱ « یکشنبه ۲ آذر ۵۸).

مثلی هست در فارسی میگوید که تا چوب را برداشتی گربه دزده خود را نشان میدهد، چرا، هر جا از خرده بورژوازی خرده گرفته شد، شما، حساسیت نشان میدهید، این از خویشی و هم خانوادگی و صنفیت شما با خرده بورژوازی نیست که اینطور جانب صنف و طبقه خود را پاس میدارید؟

بلی! باید گفت و صریح هم باید گفت که خرده بورژوازی یارای مقابله و نبرد قاطع با امپریالیزم را ندارد، زیرا، خود خرده بورژوازی امکان و استعداد تبدیل شدن به بورژوازی و بعد تبدیل شدن به پایگاه امپریالیزم را دارد و بنا بر چنین طبیعتی است که خرده بورژوازی نمیتواند بمبارزه جدی و قاطع با امپریالیزم برخیزد، خود حزب توده، صحت این نظر را کاملاً با ثبات رسانده است که خرده بورژوا، طبیعتاً نمیتواند به نبرد قاطع با امپریالیزم بپردازد.

کدام مارکسیست، کدام کمونیست و کدام سوسیولوگ میتواند بپذیرد که شرایط مادی زندگی یک خرده بورژوازی مرفه با امکان مبارزه جدی با امپریالیزم را میدهد، کدام مارکسیست و کمونیست و یا لاقابل سوسیولوگ در مست اندیش، میتواند ادعای وابستگی به بورژوازی و خرده بورژوازی را در مبارزه با امپریالیزم، ادعای کاذب بپذیرد. و کدام مارکسیستی نمیتواند بپذیرد که حاکمیت کنونی ما،

در مجموع ، نمیتواند ضد استعمار بشود ، و حوادث هم اینرا بخوبی نشان داده است و بعدها نیز نشان خواهد داد .

« قسمتی از بورژوازی مایل است دردهای اجتماعی را در مسان کند تا بقاء جامعه بورژوازی را تأمین نماید ، سوسیالیستهای بورژوا میخوانند شرایط حیات جامعه معاصر را حفظ کنند ولی بدون مبارزات و مخاطراتی که ناگزیر از آن ناشی میشود » (مانیفست ص ۸۰)

مقاله «سخنی با هشدار به چریکهای فدایی خلق و هوادارانشان» در مردم شماره ۸۹ یکشنبه دوم آبانماه ۵۸ ، نمودار روحیه خرده بورژوازی عمیق حزب توده ایرانست .

خرده بورژواها ، با هر حرکتی و صدایی و ندایی ، از جا میجهند ، بی آنکه دقت بکنند و برسند و دریابند ماهیت آن حرکت و آن ندا و صدا و شعار را ، و زود هم بخاموشی میگیرند و بهیوط و سقوط .

شما انتظار داشتید که پرولتاریای ایران ، سازمان چریکهای فدایی خلق و هوادارانشان نیز ، بی درک ماهیت آن حرکت و یا هر حرکت دیگری ،

مثل شما ، بی درنگ از جا بجهند ، بلند شوند و سپس سرنگون گردند !

آیا ، این شما بودید که بآن حرکت ، جهت دادید ، کانالیزه کردید بر علیه استعمار امریکا و ریشه طبقاتی آن در ایران ، شما مردم را بحرکت و هیجان و اداشتید یا سازمان چریکهای فدایی خلق و هواداران صمیم آن و مجموع پرولتاریای ایران !

بگویید ، راست بگویید ، صریح و لخت و بی پرده بگویید ، شما از مسئله سفارت امریکا تا با امروز ، چه حرکتی در راه مبارزه جدی با استعمار کرده اید که ثمری داشته باشد !

این سازمان چریکهای فدایی خلق بود که ماهیت عاملیت امپریالیزم

بورژوازی لیبرال (جناحی از حاکمیت) را با سند و مدرک و امضا افشا کرد (کار ۴۰ و ۴۱ و ضمائم آن) یا شما سران حزب توده ایران !

در زمانیکه شما ، فقط به سخن پراکنی مفت و مجانی و بی دردسر از رادیو پیک ایران در خارج و انتشار « نوید » در ایران سرگرم بودید (و باید تحقیق کرد و جست و یافت که تا چه حدی شما در « انتشار » نوید دست داشتید و تا چه حدی ساواک در آن دست داشت ، ابلهانه خواهد بود اگر بگوییم ساواک هرگز دستی در انتشار نوید نداشت) .

این چریکهای فدایی خلق ، و مجاهدین خلق نیز ، بودند که در جبهه های نبرد گرم و آتشین رودر رو با دشمن جان فدا میگردند .

زیر شکنجه قطعه قطعه میشدند ، تسلیم نمیشدند ، میگردند تسلیم نمیشدند . واقعاً ملت ایران و طبقه کارگر آن مدیون اینهاست ، و شما در اروپا در ناز و نعمت و خوشی ، فارغ از دغدغه خاطر و بی واهمه و بدون ضروری و زیانی بسر میبردید و حالا تشریف آورده اید داد میزنید ، من آنم که « رستم زد افراسیاب » !

بهترین کار سران حزب توده ایران ، این خواهد بود که آقایان از ادعای « حزب طبقه کارگر ایران » بودن پایین بیایند ، عدول بکنند ، کما اینکه زمانی ، پیش از کودتا ، صراحتاً از این ادعا صرف نظر کردند ، خیلی صدیق و صمیم بگویید که ما حزب خرده بورژوازی ایران ، با تمام خصلتها و سرشتها و رفتارهای آن هستیم . این بزرگترین خدمتی خواهد بود بطبقه کارگر ایران ، برهائی ایران و خلقهای ایران از سلطه استعمار !

در این باره ، باز هم کتابها میتوان نوشت که امید است مجالی و فرصتی و عمری بر آن باشد .

حزب توده
در سرآشوب
سقوط به
خیانت

جرثومه‌های زاده در گند آب خرده بورژوازی ،
زیسته در گند آب خرده بورژوازی و در گند آب
خرده بورژوازی بزرگ شده و از گند آب آن
تغذیه کرده‌ی حزب توده ایران، دروادی سوزان
خرده بورژوازی آنقدر پیش خواهند رفت تا
بزانو در بیایند و به فنا و مرگ و نابودی برسند !

کسانی که در جهان خرده بورژوازی زاده‌اند ، در جهان خرده -
بورژوازی زیسته‌اند و از سفره خرده بورژوازی ارتزاق کرده‌اند و
ریزه‌خوار خرده بورژوازی شده‌اند و خود را نتوانسته‌اند در یابند و
اصلاح بکنند ، جز جرثومه اجتماع ، چیز دیگری نمیتوانند باشند ،
این توضیح را بدان خاطر دادم که نگوید من خیلی تند رفتم .

حزب توده ایران از ۲۲ بهمن ۵۷ تا مرداد ۵۸ يك چرخش ۹۰
درجه‌ای پشت بمار کسیم کرد ، و از پس از حادثه متینگک جبهه دموکراتیک
و بسته شدن ستاد فدائیان خلق ، حزب توده ۹۰ درجه دیگر را چرخید
شد ۱۸۰ درجه پشت بمار کسیم و سپس با زبونی و حقارت و خفت و
خواری کامل پیشانی بر آستانه بورژوازی و ارتجاع سایید .

حزب توده مانند غلام صفتان پروسی‌های مانتوفل ۱۸۵۰ ، قانون
اساسی اعطاشده ارتجاع را پذیرفت ! این ، ساقط کردن و تنزیل شخصیت
انسانی طبقه کارگر در برابر دشمنان آن ، در برابر خرده بورژوازی و
بورژوازی بود .

این ، خیانت است به طبقه کارگر ایران ، این ، فروختن طبقه
کارگر به بورژوازی و بورژوازی وابسته است !

هواداری و جانب‌داری از حزب توده ایران ، از جانب هر کسی ،
چه داخلی و چه خارجی ، خیانت بمار کسیم است ، هواداران بین‌المللی
حزب توده ایران ، باید بر این نکته توجه بکنند که تکیه گاه اجتماعی

حزب توده ایران ، طبقه خرده بورژوازیست ، نه طبقه کارگر ایران .
ویاری و همراهی با حزب توده ، جز خیانت به طبقه کارگر ایران ،
جز بتأخیر انداختن رهایی طبقه کارگر و ملت ایران ، عنوان دیگری
ندارد .

و در تاریخ هم باین نام ثبت خواهد شد و ملت ایران هرگز
حامیان حزب توده را از خاطر نخواهند زد و در آنها بی‌کیفیت نخواهند بود .
و باز اینرا موكداً و موكداً و به تکرار یاد آور میشوم که وجود و
فعالیت حزب توده ، در مبارزه رهایی بخش طبقات زحمتکش ملت ایران ،
تأثیر بازدارنده دارد .

اگر انسانهای با حسن نیتی که فقط با قلبی آکنده از کینه و خصومت
طبقاتی و ملی بر امپریالیزم و تکیه گاه اجتماعی ایرانی آن ، بورژوازی
و بورژوازی وابسته به حزب توده گرویده‌اند و حزب توده را يك حزب
ایده‌ئولوژیک بر مبنای جهان بینی مارکسیزم لنینیزم میدانند باین حرف
من که از دل پررنجی بر میآید توجه کنند که حزب توده آن کعبه مقدس
آمال ما نبوده است که ما همه چیزمان ، زندگی ، هستی و حیاة خود و
عایله‌مان را يك عمر در راه آن قربانی دادیم .

من و خانواده‌ام از جمله خانواده‌هایی هستیم (اگر نگوییم یگانه
خانواده‌ای هستیم) که ۳۸ سال تمام عمر و زندگی و کار حتی معنوی‌ترین
علاقه زندگی خود را در راه حزب توده ایران ، با کمال صداقت و صمیمیت
از دست داد ، من بهمه ناملايمات زندگی ، به گرسنگی عایله و بدر بدری
عایله ، به خانه ویرانی ، به بیکاری ، تن در دادم خودم و فرزندانم ، بارها
و بارها زندان و کتک و شکنجه در راه حزب توده را با آغوش باز و دلی
پرامید ، بدون اینکه کوچکترین تزلزلی در ارکان عقاید ما وارد شود
پذیرا شدیم .

این بچه خاطر بود ؟

بخاطر اینکه حزب توده را حزبی ضد استعمار، ضد سرمایه داری، با تکیه گاه پرولتری به بینیم، نه یک حزب سیاسی، نه یک حزبی که فقط میخواهد تریبونی داشته باشد در مجلس و کرسی ای در دولت و روزنامه ای نشر دهد و خود را مدافع سرسخت حاکمیت غاصب نشان بدهد، حاکمیتی که ماهیت ضد خلقی آن بر هر کور و کوری هم روشن است.

بجز حزب توده ایران که خیلی کور و کور است.

و از اینروست که من به چنین حزبی، با عزم جزم و راسخ، پشت کرده ام و افسوس و دریغ عمر رفته را میخورم. و هر انسانی و هر ایرانی دلسوزی و هر کسی که مارکسیزم را یگانه و یگانه راه رهایی ملت ما و خلقهای ما و زحمتکشانشان ما میداند و وظیفه دارد همانطوریکه با دشمن طبقاتی خود و با استعمار مبارزه میکند، با حزب توده نیز به نبرد و ستیز باید برخیزد و من برخاسته ام و امیدوارم دیگران نیز، این راه را در پیش گیرند که پیروزی از آن ماست.

تهران فروردین ۱۳۵۹ عبدالرحیم طهوری

یک توضیح ضرور، تمنی دارم این توضیح را حتماً و بدقت بخوانید:

من در «سرابی بنام حزب توده ایران»، نوشته ام در دوجا، که نژاد قنبر با دشمن همکاری داشته است و بعد در اثر ابتلا به بیماری سل در گذشته است.

هر دوی این مطلب نادرست است.

۱ - نژاد قنبر زنده است و خوشبختانه سالم هم هست، البته آن انسان با شرف، در اثر ناراحتی های روحی و جسمی که شکست نهضت بر او وارد کرده بود، بیمار شده بوده و بیماری او هم، متأسفانه سل بوده ولی در اثر معالجه بهبود یافته است.

بیماری او و در گذشتن او را «کسی» بمن گفت که حالا منکر گفتن این خبر است، این بعهد او است که چرا این دروغ را گفته است.

۲ - من در دوجا، در سرابی بنام حزب توده ایران، نوشته ام که نژاد قنبر با دشمن همکاری داشته است، این، بدون تحقیق و اثبات صحت و اصالت آن، و بدون تعمق و تفکر، نوشته شده است و من در این باره گناهکار نیستم و هستم، نیستم بدین دلیل وقتی که آن «کس» گفت که نژاد قنبر سل گرفته و مرده است، من بگفته او قناعت کردم و دنبال قضیه را نگرفتم تا صحت و سقم آن را دریابم و هستم بدین دلیل که، این، تقصیر را کاملاً از من سلب نمیکند. من می بایست از کسان دیگری هم تحقیق میکردم و وقتی صد درصد و کاملاً از مرگ او اطمینان حاصل میکردم مینویشتم و اگر این کار را کرده بودم، حالا دیگر نیازی بشرمندگی و بوزش نبود. این جرم و گناه من است.

و اما چرا نوشته‌ام «مدرک دارم...» :

نژاد قنبر، در زندان تبریز، از کسانی بود که با قدرت و استحکام مدت زندان خود را سپری کرد و تا آن حدیکه من اطلاع دارم، بدون اظهار ندامت و نفرت.

پس از آزادی از زندان ارتباط او قطع شده بود و گویا ایشان بکسی اعتماد نداشته است که ارتباط بگیرد تا من او را پیدا کردم. ایشان بر حسب اعتمادیکه بر من داشت حاضر شد که کار بکند، (سال ۱۳۳۶). آنروزها من حس کرده بودم که ما در دست دشمن هستیم و دشمن از هر طرف ما را احاطه کرده است، من دنبال فردی می‌گشتم که بشود بر او اعتماد کرد تا کارها و مسئولیت‌هایم را با او گذار بکنم و خود مدتی کنار از مبارزه بمانم، تا نژاد قنبر را پیدا کردم، نژاد قنبر برای قبول این مسئولیت بهترین و قابل اطمینان‌ترین فرد بود، با ایشان صحبت کردم و قرار شد بدین نحو عمل بکنیم و داشتیم مقدمات این کار را فراهم می‌کردم.

من به نژاد قنبر مطلبی داده بودم برای چاپ و عصر روز ۱۲ آذر ۱۳۳۶ با ایشان قرار داشتیم که نتیجه چاپ آن مطلب را بگویم و مسئولیت‌ها را بپذیرد که گرفتار شدم.

در بازجویی‌ای که پس از گرفتاری دوم اردیبهشت ۱۳۳۸ از من می‌کردند، بازجو سرگرد (اخیراً سرلشکر) ساسانی بود، در حمام قزل‌قلعه، از من چیزی پرسید که بسؤال او من يك صفحه جواب نوشتم، سؤال، سؤال تئوریک بوده که جوابی با آن تفصیل داده‌ام خواند و گفت:

خوب مینویسی.

گفتم:

خوب و بد، همینطور مینویسم.

گفت:

نه، خیلی خوب مینویسی!

من انکار کردم.

او اصرار کرد.

در آنزمان، يك عده انسانهای با شرف، از بقیة السیف افراد حزب توده ایران، زیر عنوان محفلهای مارکسیستی، دور هم جمع شده مبارزه می‌کردند و روزنامه‌ای هم بنام رنجبر منتشر می‌کردند، اینها عموماً انسانهای با شرف بودند و در صفوفشان هرگز پلیس رخنه نکرده بود، و حالا هم، همه آنها، شرف خود را حفظ کرده‌اند، من انفرادی تنگ و تاریک قزل‌قلعه را یامید آنها و بهوای آنها تحمل می‌کردم، فکر می‌کردم که رفقای من، بیرون از زندان، مبارزه میکنند، مبارزه ادامه دارد، طبقه کارگر ایران نمرده است، این امید، تحمل زجر و عذاب زندان و تحمل سختی زندگی عایله امرا برای من آسان می‌کرد. اینها را قبلاً از من در بازجویی پرسیده بودند، من جواب داده بودم که مطلقاً نمی‌شناسم و حاضر شده بودم پوستم را بکنند ولی این انسانها را، این امید‌گام را، بدست دشمن ندهم، امکان بدهم اینها مبارزه ادامه بدهند و لو اینکه من در زیر شکنجه بمیرم، این تصمیم قاطع من بود.

وقتی، سرگرد ساسانی اصرار کرد که،

نه خیر، تو خیلی خوب مینویسی.

بفکرم رسید.

نکند، این میخواهد مرا با محفلهای مارکسیستی و روزنامه

رنجبر ربط بدهد و آنها را از من بخواهد.

تصمیم گرفتم مقاومت بکنم و بمیرم:

گفتم:

بچه‌دلیلی تو می‌گویی، من خوب مینویسم
در کیفش را باز کرد، و بخش اول کتاب «چرا نهضت ضد استعماری
ملت ایران شکست خورد» را با خط و ربط خودم روی میز بازجویی
گذاشت (این کتاب زامن در آن تاریخ نوشته بودم و علت شکست نهضت
در ۲۸ مرداد ۳۲ را تحلیل کرده بودم و داده بودم به شبکه جزئی برای چاپ
و انتشار) و گفت:

به بین، چه خوب مینویسی!!

نوشته را تا کرد و گذاشت توی کیف.

من در آن لحظه فکر می‌کردم که این را به نژاد قنبر داده بودم تا چاپ
بکند و بوسیله او بدست دشمن افتاده است!

توجه کنید که عصر روز ۱۲ آذر ۱۳۳۶ که مرا گرفتند آن روز هم
از من نپرسیدند که جاسوسی و با چه کسی قرارداداشتی و روزی هم که در
حمام قزل‌قلعه، سرگرد ساسانی نوشته مرا بمن نشان داد، هرگز نپرسید،
اینها را به که داده بودی و برای چه داده بودی، برای دشمن مسایل
روشن و مشخص بود.

این صغری و کبری‌ها، دست بدست هم داد تا این تصور در
ذهن من نقش به‌بندد که ایوای! نژاد قنبر هم با دشمن همکاری داشته
است، کسیکه آنهمه اطمینان و اعتماد باو داشتم!!

و نقش این تصور از ذهن من و مغز من مطلقاً پاک نشد تا مدت
زندانی تمام شد، آمدم بیرون و آن «کس» را دیدم و از او سراغ نژاد
قنبر را گرفتم که گفت «سل گرفته مرده است»

نژاد قنبر در عمر مبارزه‌ای خود، خود را کارگری مبارز و محکم و
باایمان نشان داده بود، او از کارگران مبارز چیت‌سازی بود. باو خیلی
امید میرفت و انتظار میرفت او خود را بدشمن فروخته باشد. با چنین
تصوری، وقتی آدم می‌بیند که در سر قرار او، گرفتار میشود ولی نمیرسند

که جاسوسی و با چه کسی قرارداداشتی، وقتی نوشته خود را (که بنظر می‌آید
باوداده شده است) در دست دشمن می‌بیند، باز هم هرگز نمیرسند که
اینرا به که و برای چه داده بودی، این گمان بدل به یقین و حتم میشود که
کسیکه اینهمه باو اعتماد میرفت، خدای ناکرده، همکاری دشمن بوده است
و در «سرابی بنام حزب توده ایران» نیز منعکس میشود.

پس از انتشار سرابی بنام حزب توده ایران، نژاد قنبر با دوستانم
تماس گرفت و آمد بدیدن من، سراپا در دورنج و صداقت و صراحت،
گفت:

بآن چیزی که تو قسم خورده‌ای، منم سوگند می‌خورم.
به روز به سوگند، من نه گرفتار شده‌ام، پس از زندان تبریز، نه در
دست دشمن بوده‌ام و نه همکاری با دشمن!

گفتم:

تو آن نوشته مرا که بتو داده بودم تا چاپ شود چه کار کردی.
«چرا نهضت ضد استعماری ملت ایران شکست خورد» را می‌گوییم؟
گفت:

تو آنرا بمن نداده بودی، تو يك بیانیه داده بودی راجع به -
گرفتاری خسرو روزبه!
یادم آمد!!

در آن موقع، آبان‌ماه ۱۳۳۶، دشمن در روزنامه کیهان گناه
گرفتاری خسرو روزبه را به گردن حبیب ثابت انداخته و خواسته بود
بود، تلویحاً برار قباط و عاملیت علی منقی دشتکی با دشمن پرده
بکشند. من بیانیه‌ای نوشته داده بودم برای چاپ که:

«نه‌خیر، عامل مستقیم گرفتاری خسرو روزبه علی منقی است و
«او مدتها پیش با دشمن همکاری کرده و در این میان حبیب ثابت نقش دلال
«و واسطه‌را بازی کرده است» (البته حبیب ثابت هم، پس از این قضیه،

« یعنی پس از گرفتاری ۱۳ تیر ۱۳۳۶ به‌عبارت دشمن درآمده بود. »
یلی، من این بیانیه را به نژاد قنبر داده بودم، نه، « چرا نهضت
ضد استعماری ملت ایران شکست خورد » را، پس از دیدار با نژاد قنبر
و مذاکره با او، دنبال تحقیق را گرفتم باین نتیجه رسیدم « که چرا نهضت... »
را بیک شبکه دیگر حزبی داده بودم (این مسئله اساساً یادم نبود) و
در آن شبکه دست‌نویس و پخش شده بود .

ولی، آیا با چه دستی و وسیله‌ای اصل آن که با خط خودم بود،
بدست دشمن رسیده است، هنوز کشف نشده است و نژاد قنبر هم
اصلاً در آن شبکه نبود .

با این تفصیل، صراحتاً، اقرار بگناه خود میکنم که من بغلط (نه
باعمد) و بدون تحقیق بیک رفیق شریف را بیک انسان خوب را، گفته‌ام
که او با دشمن همکار بوده است، حاشا و کلا.

نه، خوشبختانه و خیلی هم خوشبختانه، نژاد قنبر، کماکان شریف
است و هر گز هم با دشمن هم‌کار نبوده است .

و من بر این گناه بزرگم، هر کیفری را پذیرا هستم !

البته، حساب ناکسانی چون قدرت‌نادری (ناعمی) حسن
هشترودی و برادرش، علی متقی دشتکی، عباس مدارا و چند تن دیگر
از حساب نژاد قنبر جداست و تصور نشود که درباره این فرومایگان نیز
مثل نژاد قنبر اشتباه شده است .

تا کید میکنم که قدرت‌نادری (ناعمی)، حسن هشترودی و علی
متقی دشتکی و عباس مدارا از غاملین مسلم دشمن بوده‌اند که حالاً راست
راست توی خیابان‌ها راه می‌روند و بریش منم می‌خندند !

با امید روزی که پرونده اعمال سیاه همه بر ملا شود .

تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد !